

بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر

تاریخ دریافت: ۱۳۹۰/۵/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۰/۶/۲۲

فرزاد پورسعید*

چکیده

مقاله حاضر، به بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۵ ژانویه مصر می‌پردازد و مفروضه آن این است که بدون این بررسی، فهم و تبیین انقلاب مصر ممکن نیست. پشتوانه نظری مقاله، نظریه فرایند انقلابی و همچنین، نظریه «فرصت سیاسی» در چارچوب جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی است. کاربست این نظریه‌ها نشان می‌دهد انقلاب اسلامی ایران فرصت سیاسی مناسبی برای جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا در زمانی کوتاه‌تر و با صرف هزینه‌ای کمتر به پیروزی برسد، اما درس‌گیری رژیم مبارک، ارتش مصر و ایالات متحده از انقلاب ایران موجب شده است آنها در پی محدود کردن فرصت اسلام‌گرایان برای تسخیر کامل فضای سیاسی و گذر از اسلام‌گرایی اجتماعی به اسلام‌گرایی سیاسی باشند.

کلیدواژه‌ها: بسیج انقلابی، فرصت سیاسی، پسااسلام‌گرایی، اسلام‌گرایی، کنش انقلابی.

* عضو هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال چهاردهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۰ • شماره مسلسل ۵۲

مقدمه

از میان تحولاتی که در کشورهای مختلف عربی اعم از تونس، مصر، لیبی، یمن، بحرین، سوریه، الجزایر، مراکش و اردن در فاصله زمانی دسامبر ۲۰۱۰ تا کنون رخ داده‌اند، تحولات تونس و مصر با عنوان انقلاب یا الثورة شناخته می‌شوند (Ottaway & Ottaway, 2011).

انقلاب تونس مشهور به ثورة الیاسمین به سلسله‌ای از تظاهرات خیابانی گفته می‌شود که از دسامبر ۲۰۱۰ در پی خودسوزی محمد بوعزیزی در اعتراض به توقیف کالاهایش و تحقیری که یک مأمور زن شهرداری به او روا داشته بود، آغاز شد و تا ۱۴ ژانویه ۲۰۱۱ (۲۴ دیماه ۱۳۸۹) که زین‌العابدین بن‌علی رئیس‌جمهور وقت تونس از قدرت کناره‌گیری و از کشور فرار کرد، ادامه داشت. زمان گریختن بن‌علی به عربستان سعودی، تقارن تاریخی جالب توجهی با فرار شاه مخلوع ایران در ۲۶ دیماه ۱۳۵۷ داشت و از این رو، در آن زمان برخی از محافل رسانه‌ای و سیاسی در ایران به تشابهات تاریخی این دو رویداد پرداختند.

پس از این تحول، منطقه عربی یا چنانکه در محافل غربی گفته می‌شود، خاورمیانه عربی، شاهد پدیده‌ای است که می‌توان آن را سرایت^۱ قیام‌های انقلابی یا انتفاضه العربیه به دیگر کشورهای این منطقه نامید.

پس از تونس، انقلاب در مصر با الهام از رویدادهای تونس، از روز ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ و با فراخوان تجمع اعتراضی گروه جوانان حامی دموکراسی به نام جنبش ۶ آوریل در فیس بوک آغاز شد و تا ۱۸ روز بعد، یعنی ۱۱ فوریه ۲۰۱۱ یا ۲۲ بهمن ۱۳۸۹ و در پی استعفای حسنی مبارک و برآمدن دولت موقت نظامیان، به مهمترین و اساسی‌ترین خواسته خود که برکناری مبارک از سریر قدرت بود، دست یافت؛ هرچند که هنوز پایان نیافته است. این مورد نیز تقارن تاریخی عبرت‌انگیزی با پیروزی انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشت و در نتیجه، باز هم بسیاری از کانون‌های رسانه‌ای - سیاسی به تحلیل نسبت این دو رویداد پرداختند و البته این بار، صاحب‌نظران و اندیشمندان نیز به این بحث وارد شدند و مشابهت‌ها و تفاوت‌های دو رویداد را تبیین نمودند. در این میان، بسیاری نیز بر آن شدند که این انقلاب‌ها را می‌بایست نتیجه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و رویکردهای نظام سیاسی برآمده از آن

در سیاست خارجی و منطقه‌ای‌اش دانست. در این چارچوب، مقاله حاضر نیز برای فهم بهتر این نسبت، به بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران و انقلاب مصر که به انقلاب ۲۵ ژانویه نیز مشهور است، می‌پردازد. دلیل این امر آن است که از یک سو، ویژگی‌های جوامع و حکومت‌های ایران و مصر به هنگام انقلاب نسبت به جامعه و حکومت در تونس، به هم نزدیکتر است و از این رو، محمل مناسبتری برای مقایسه آنها وجود دارد و از سوی دیگر، شیوه‌های کنش انقلابی و ویژگی‌های آن در تونس و مصر، شباهت‌های بسیاری به هم دارند و از این رو، مقایسه انقلاب‌های ایران و مصر در چارچوب این ویژگی‌ها، می‌تواند به منزله مقایسه با کنش انقلابی در تونس نیز به حساب آید.

بر این اساس، نویسنده، در مقاله حاضر، به این پرسش اساسی می‌پردازد که انقلاب اسلامی ایران و انقلاب ۲۵ ژانویه مصر، چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند؟ این پرسش به لحاظ نظری در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای و جامعه‌شناسی انقلاب‌ها جای می‌گیرد و تا کنون، کتاب یا مقاله مستقل علمی در خصوص آن به چاپ نرسیده است. در عین حال، برخی صاحب‌نظران و اندیشمندان، در قالب یادداشت‌های علمی یا مصاحبه‌ها، به مقایسه انقلاب اسلامی در ایران و انقلاب در مصر پرداخته‌اند. از جمله این اندیشمندان می‌توان به میثاق پارسا، یرواند آبراهامیان، ولی‌رضا نصر، فرید زکریا و فهمی هویدی اشاره کرد.

میثاق پارسا استاد دانشگاه دورتمس و نظریه‌پرداز انقلاب ایران، در یادداشتی که در وبلاگ یوان کول، استاد تاریخ دانشگاه میشیگان، منتشر کرده، به تفاوت انقلاب‌های ایران و مصر از منظر اقتصاد سیاسی پرداخته است. به نظر وی، اقتصاد مصر برخلاف اقتصاد ایران، متکی بر نفت نیست. منابع درآمدی مصر را بیشتر صنعت توریسم، کانال سوئز، صادرات کشاورزی و صنایع دستی و البته، کمک‌های مالی استراتژیک آمریکا تشکیل می‌دهد و در عین حال، مصر به شدت به واردات کشورهای دیگر وابسته است. از دید پارسا، ترکیب گروه‌های اجتماعی و سیاسی حاضر در جنبش انقلابی مصر نیز با انقلاب اسلامی ایران متفاوت است. بازار مصر برخلاف بازار سنتی ایران در زمان انقلاب، متکی به توریست‌های خارجی است و مسیحیان قبطی در آن سهم مهمی دارند. بنابراین، بعید است آنها بخواهند با جریان‌های سیاسی‌ای همراهی کنند که خواهان نوعی سیاست رادیکال در قبال غرب هستند. به اعتقاد پارسا،

مجموعه این عوامل موجب می‌شود مصر در آینده، ایدئولوژی انقلاب ایران در قبال غرب را دنبال نکند (پارسا، ۱۳۸۹).

ولی‌رضا نصر صاحب‌نظر مسائل خاورمیانه و عضو شورای روابط خارجی آمریکا نیز در ویدئویی که این شورا منتشر کرده، به تفاوت‌ها و شباهت‌های انقلاب‌های ایران و مصر پرداخته است. وی در این ویدئو می‌گوید اگر شاه ایران مانند مبارک ۱۸ روز پس از آغاز تظاهرات کشور را ترک کرده بود، شاید برآیند انقلاب ایران شبیه آن چیزی بود که امروز در مصر می‌بینیم. در ایران، ارتش از هم پاشید، اما در مصر، ارتش در نهایت، قدرت را در دست گرفت. در ایران رهبری مردمی به نام آیت‌الله خمینی وجود داشت، اما در مصر چنین رهبری وجود ندارد (نصر، ۱۳۸۹).

فهمی هویدی، روزنامه‌نگار و متفکر برجسته مصری نیز در سفری که پس از انقلاب مصر به ایران داشت و در سخنرانی خود در نشست دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه، به مقایسه انقلاب‌های ایران و مصر پرداخت. به نظر وی، هر دو انقلاب، تأثیرات استراتژیک شگرفی در بعد منطقه‌ای و در خصوص روابط با قدرت‌های بزرگ به ویژه آمریکا و قدرت منطقه‌ای اسرائیل گذاشتند و پرونده فلسطین به یکی از مهمترین مقوله‌های امنیت ملی و سیاست خارجی هر دو کشور پس از انقلاب تبدیل شد. در عین حال، انقلاب ایران، انقلابی دینی بود و یک چهره بارز دینی در رأس آن قرار داشت که آن را هدایت می‌کرد، در حالی که انقلاب مصر، انقلابی ملی است که جریان‌های اسلامی جزئی از آن هستند و رهبری روشنی نداشت که بخواهد آن را هدایت کند و به همین دلیل نیز اهداف و دستاوردهای آن همچنان مجهول است (هویدی، ۲۰۱۱: الف).

فرید زکریا نیز در مقاله خود در روزنامه واشنگتن پست با عنوان «شباهت واقعی مصر با انقلاب ایران»، معتقد است پیامد انقلاب مصر بیش از انقلاب ایران با کشورهای چون ترکیه و پاکستان قابل مقایسه است. به نظر وی، روحانیت سنی مصر، نقش سیاسی و سلسله‌مراتبی به شکلی که روحانیون ایران دارند را بازی نمی‌کند. در مقابل، آنچه در مصر پس از انقلاب دیده می‌شود، حکومت نظامیان است. در ایران، ارتش پس از انقلاب به دلیل نقشی که در تحکیم رژیم پیشین داشت، دچار دگردیسی کامل شد، اما در مصر پس از انقلاب، کشور هنوز با

حکومت نظامی و دادگاه‌های ارتش اداره می‌شود. بنابراین، این امکان وجود دارد که به مدل ترکیه که در آن ارتش نقشی حیاتی در نوسازی کشور ایفا کرد، نزدیک شود. در عین حال، این خطر نیز وجود دارد که تجربه پاکستان در مصر تکرار شود و نوعی دمکراسی ظاهری^۱ همراه با قدرت واقعی ژنرال‌ها در پشت پرده، در آنجا حاکم شود (Zakaria, 2011).

چنانچه مشاهده می‌شود، این بررسی‌ها و نظرات، عمدتاً بر تفاوت‌ها و مشابهت‌های احتمالی پیامدهای دو انقلاب متمرکز هستند و نه لزوماً بر روندهای انقلابی یا فرایند انقلاب در آنها. بررسی مقایسه‌ای پیامدهای دو انقلاب، به لحاظ علمی، در چارچوب «تخمین راهبردی» و «رویکرد آینده‌پژوهی» قرار می‌گیرد و می‌تواند موضوع مقاله مستقل دیگری باشد. از این رو، مقاله حاضر بر مقایسه فرایند دو انقلاب، از ماهیت رژیم پیشین تا زمان پیروزی انقلاب و منابع بسیج انقلابی متمرکز می‌شود. همچنین، یادداشت‌ها و نظرات پیش‌گفته، عموماً در قالب نظریه‌های علمی اعم از نظریه‌های انقلاب یا نظریه‌های جامعه‌شناختی بیان نمی‌شدند، اما در مقاله حاضر سعی می‌شود بررسی مقایسه‌ای در چارچوب این نظریه‌ها صورت گیرد.

الف. چارچوب نظری

انقلاب به معنای تغییر حکومت‌ها یا حاکمان سیاسی، از موضوعاتی است که همواره علاقه‌مندی نظریه‌پردازان و پژوهش‌گران را برای مطالعه آن در چارچوب سیاست‌های مقایسه‌ای یا مطالعات تطبیقی برانگیخته است. مطالعه علمی و تطبیقی در مورد انقلاب‌ها، به طور جدی پس از انقلاب ۱۹۲۱-۱۹۱۷ روسیه آغاز گردید (گلدستون، ۱۳۸۷: ۱۵). به ویژه، نسل اول نظریه‌های انقلاب که با عنوان «مکتب تاریخ طبیعی» از آنها یاد می‌شود، به بررسی مقایسه‌ای مشهورترین انقلاب‌ها اعم از انقلاب‌های انگلیس، آمریکا، فرانسه و روسیه پرداختند. این نظریه‌ها که مشهورترین آنها از آن کرین بریتون در کتاب *کالبدشکافی چهار انقلاب* (۱۳۶۶) است، بر آن بودند تا از مجرای بررسی مقایسه‌ای این انقلاب‌ها، الگوهای مشترک وقایع را در انقلاب‌های بزرگ شناسایی کنند و از این طریق به نظریه‌ای عام در باب انقلاب‌ها برسند (گلدستون، ۱۳۷۸: ۸۵-۵۴). در واقع، در چارچوب برداشت کلاسیک از سیاست‌های

مقایسه‌ای، تصور این بود که با بررسی ساختارها و روندهای سیاسی گوناگون در جوامع مختلف، می‌توان به نوعی الگو یا نمونه‌ای که حاوی سلسله‌ای از قواعد و اصول کلی است، دست یافت که قابلیت تعمیم بالایی در قبال پدیده‌های سیاسی بعدی داشته باشد.

وقوع انقلاب‌ها و تجربه‌های انقلابی متفاوت در دیگر جوامع، در دهه‌های بعد، از جمله انقلاب اسلامی ایران، نشان داد تفاوت‌ها و پیچیدگی‌های ساختاری و فرایندی سیاست در جوامع مختلف و تنوع آنها، به حدی است که نمی‌توان به سادگی به نظریه عمومی در خصوص وقوع انقلاب‌ها دست یافت. در عین حال، توسعه ارتباطات و پیوستگی جوامع، به ویژه در فرایند جهانی شدن و همچنین، وابستگی‌های متقابل میان نظام‌های گوناگون و سرانجام، تعامل میان رفتارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی واحدهای سیاسی، پژوهشگر را در وضعیتی قرار می‌دهد که نمی‌تواند واحدهای ملی را در مدار بسته خود و مستقل از دیگر عوامل و واحدها بررسی و تحلیل کند (قوام، ۱۳۷۳: ۲).

به بیان دیگر، دخالت فرایندهایی چون اثرگذاری و اثرپذیری و یاددهی و یادگیری در وقوع پدیده‌های مختلف اجتماعی-سیاسی، از جمله انقلاب‌ها، پژوهشگر را ناگزیر می‌کند برای فهم و تبیین آنها از رهیافت مقایسه‌ای نیز سود بجوید، هرچند اتخاذ این رهیافت به منزله تلاش برای ارائه نظریه‌ای عام نباشد.

بر این اساس، مقاله حاضر در پی بررسی مقایسه‌ای انقلاب اسلامی ایران (۱۹۷۹) و انقلاب مصر (۲۰۱۱) به منظور فهم بهتر نسبت این دو و در واقع، فهم بهتر انقلاب‌های شمال آفریقا و پیامدهای احتمالی آنهاست. برای تحقق این هدف، از نسل چهارم نظریه‌های انقلاب، به عنوان چارچوب نظری مقاله استفاده می‌کنیم. نسل نخست، چنانکه گفتیم با عنوان «مکتب تاریخ طبیعی» شناخته می‌شد و در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، چارچوب مسلط نظری برای تبیین و مقایسه انقلاب‌ها بود. نسل دوم را نظریه‌های عمومی خشونت سیاسی تشکیل می‌دادند که در دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰، از سوی نظریه‌پردازانی چون جیمز دیویس، رابرت گر، نیل اسملسر، چالمرز جانسون و چارلز تیلی ارائه شدند. نسل سوم نیز شامل نظریه‌های ساختاری در اواخر دهه ۱۹۷۰ و دهه ۱۹۸۰ می‌شد. نسل دوم به دنبال تبیین چرایی انقلاب‌ها در روند مدرنیزاسیون در جوامع گوناگون بودند و نسل سوم نیز استدلال می‌کرد که دولت‌ها دارای

ساختارهای متفاوتی هستند و از این رو، در مقابل انواع متفاوتی از انقلاب، آسیب‌پذیری دارند (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۱-۱۸).

هیچ یک از این سه نسل، نشان نمی‌دادند چرا انقلاب‌ها در زمان خاصی رخ می‌دهند و چرا هر کدام دارای ویژگی‌های خاصی هستند (شرکت‌کنندگان، اهداف و پیامدهای خاص). در مقابل، نظریه‌های نسل چهارم استدلال می‌کنند که باید فرایند انقلابی را بررسی کرد و نشان داد هنگام بروز و گسترش منازعات انقلابی چه روی می‌دهد؟ (گلدستون، ۱۳۸۷: ۲۸). از جمله نظریه‌پردازان این نسل، می‌توان به جان فون، اریک سلین، جف گودوین، میثاق پارسا و جک گلدستون اشاره کرد. تحلیل فرایندی انقلاب‌ها در نظر این نظریه‌پردازان، از ریشه‌های انقلاب آغاز می‌شود و تا پیامدهای آن ادامه می‌یابد. در این میان نیز آنچه مهم است، تبیین چگونگی شکل‌گیری جنبش انقلابی اعم از ایدئولوژی، رهبر، نحوه برقراری ارتباطات یا منابع ارتباطی و مادی، ترکیب گروه‌های اجتماعی حاضر در جنبش انقلابی و شیوه کنش انقلابی، اعم از خشونت‌آمیز یا مسالمت‌جوست.

بر این اساس، تحلیل فرایندی انقلاب، مبنای سازمان‌دهی مقاله یا ساختار آن است. از سوی دیگر، محتوای این چارچوب یا ساختار، بر اساس نظریه «فرصت‌یابی سیاسی» شکل خواهد گرفت. به بیان دیگر، چارچوب نظری مقاله از تلاقی و ترکیب دو نظریه «تحلیل فرایندی انقلاب» و «فرصت‌یابی سیاسی» تشکیل می‌شود.

نظریه فرصت‌یابی سیاسی، بر پایه این فرضیه شکل گرفته است که در حضور تمامی عوامل مساعد، چنانچه کارگزاران جنبش انقلابی از فرصت‌های سیاسی به وجود آمده بهره لازم را نبرند یا آنها را نسازند، انقلاب به پیروزی نمی‌رسد. به بیان دیگر، انقلاب‌ها محصول فرصت‌های سیاسی ساختاری یا کارگزارمحور است که در روند بسیج انقلابی ساخته می‌شوند و مورد استفاده قرار می‌گیرند و همین کنش و واکنش است که آینده انقلاب‌ها یا پیامدهای آن را می‌سازد. به بیان جف گودوین:

«مردم در فقیرترین جوامع و در مواقع سختی و مشقت طغیان نمی‌کنند و حتی زمانی و در جایی که مردم طغیان می‌کنند و جنبش‌های انقلابی سهمگین صورت می‌گیرد، همیشه نمی‌توانند زمام حکومت را به چنگ آورند، مگر

هنگامی که بتوانند از فرصت‌هایی که برای سرنگونی دولت فراهم می‌شود، بهره‌گیرند.» (گودوین، ۱۳۸۸: ۳۳).

نظریه فرصت‌یابی سیاسی، تأکید خود را بر وجود یا عدم فرصت‌های سیاسی^۱ قرار می‌دهد. این فرصت‌ها، غالباً جنبه ساختاری دارند و در کنترل فعالان انقلابی نیستند، در عین حال که برخی از آنها نیز توسط همین فعالان ساخته می‌شوند. از جمله اولین تعاریفی که از ساختار فرصت سیاسی صورت گرفته، به تغییراتی توجه دارد که می‌توانند سبب گشایش‌های ناگهانی در نظام شوند. به بیان مک آدام^۲: «هر واقعه یا فرایند اجتماعی گسترده‌ای که محاسبات و فرض‌های سامان‌بخش یک نظام سیاسی را تضعیف نماید، تغییری را در فرصت‌های سیاسی ایجاد می‌کند» (دلپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ۲۹۶-۲۹۵). برای مثال، ساختار حکومت اعم از نظام حزبی و نظام انتخاباتی یا وجود جناح‌بندی‌های گوناگون در حکومت و بروز شکاف میان آنها، می‌تواند فرصت‌ساز باشد. همچنین، تغییر سیاست حکومت و تصمیم به لیبرالیزه کردن رژیم سیاسی به هر دلیلی، می‌تواند فرصت مورد نظر را به دست دهد. اعمال فشارهای جهانی بر حکومت‌ها یا افزایش وزن اجتماعی گروه اجتماعی معین مانند طبقه متوسط، می‌تواند اهمیت سیاسی آن و در نهایت، فرصت‌ها و فضاها را مربوط به عمل آن را گسترش دهد. در عین حال، حتی در شرایط ویژه‌ای، انسداد کامل فضای سیاسی نیز می‌تواند فرصت مورد نظر را مهیا کند. این شرایط غالباً شامل ضعف مفرط حکومت و فشار داخلی و خارجی فزاینده بر آن است.

بر این اساس، می‌توان پرسش اصلی مقاله را اینگونه نیز بیان نمود که در فرایند انقلاب، کدام شرایط ساختاری و کارگزارانه مشابه یا متفاوت در جوامع ایران و مصر توانست فرصت سیاسی مناسب را برای پیروزی جنبش‌های انقلابی در این کشورها فراهم کند؟ و انقلاب مصر تا چه حد متأثر از فرصت‌های سیاسی برآمده از انقلاب‌های ایران بوده است؟

برای پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر در مقام سازمان‌دهی، به دو بخش «ماهیت رژیم پیشین» و «منابع جنبش انقلابی»، تقسیم می‌شود.

1. political opportunity

2. Mc Adam

ب. ماهیت رژیم پیشین

تبیین ماهیت رژیم پیشین در تحلیل انقلاب‌ها، نشان‌دهنده بهره‌گیری از رویکرد دولت‌محور است. رویکرد دولت‌محور در تحلیل انقلاب‌ها، یکی از ارزشمندترین و شاید ارزشمندترین رویکردها برای درک این پدیده است. دلیل این امر آن است که انقلاب‌ها، به خودی خود، پدیده‌ای دولت‌محور هستند. به بیان چارلز تیلی:

«در انقلاب‌ها، متغیرهای گوناگون دخالت دارند، در حالی که همه آنها شامل انتقال قهرآمیز قدرت از دولتی به دولت دیگریند و از این رو، هر بحث کارآمد در باب انقلاب، باید در بین عوامل مختلف، به این نکته توجه داشته باشد که دولت‌ها و کاربرد زور، چگونه به تبع زمان و مکان و شرایط اجتماعی تغییر می‌کنند.» (گودوین، ۱۳۸۸: ۲۸).

دولت‌های ایران در زمان محمدرضا پهلوی و مصر در زمان حسنی مبارک را می‌توان «دیکتاتوری مدرن» و دولت‌های «نئوپاتریمونیا» نامید. در واقع، انقلاب‌های کلاسیک فرانسه (۱۷۸۹)، روسیه (۱۹۱۷) و چین (۱۹۳۹)، انقلاب‌هایی علیه دولت‌های پادشاهی و امپراطوری سنتی بودند. آنها دولت‌های ماقبل مدرنی بودند که تحت سیطره نخبگان قرار داشتند و انقلاب‌هایشان به شدت بر شورش‌های دهقانان روستایی متکی بود، اما در ایران و مصر، دیکتاتوری‌های حاکم، به جای نخبگان زمین‌دار سنتی، به وسیله بوروکراسی‌ها و ارتش‌های مدرنیزه حمایت می‌شدند و از این رو، در هر دو کشور، انقلاب‌ها، رویدادی شهری بودند. دولت‌های معاصر، چنانکه ماکس وبر تأکید می‌کند، دارای حکومت‌هایی هستند که در آنها، ریاست اجرایی و دیگر قدرت‌های رسمی، نه صرفاً بر مبنای اقتدار موروثی، بلکه بر مبنای اشکالی از ترتیبات سیاسی قانونی و پارلمانی قرار دارند که در آن، نخبگان زمین‌دار سنتی، هیچ نقش نهادینه‌شده‌ای در اداره امور ندارند و حکومت از طریق سازوکارهای حزبی سازمان می‌یابد و از طریق ترکیبی از قواعد انتخاباتی و بوروکراتیک تأیید می‌شود (وبر، ۱۳۷۴: ۳۱۴). برخی از دولت‌ها در قرن بیستم و در قرن کنونی، از چنین نظام حزبی و بوروکراتیک به صورت ظاهری بهره برده‌اند، اما در اساس، به وسیله فرد قدرتمندی کنترل شده‌اند و از این رو، آنها را دیکتاتوری‌های مدرن نامیده‌اند. رژیم‌های پیش از انقلاب در مصر و ایران هر دو از این

جمله‌اند و هر دو در طول حدود سه دهه، سعی کردند به تدریج، به حکومتی تمام‌شخصی تبدیل شوند. آیزنشتات، این دولت‌ها را نئوپاتریمونیا ل می‌نامد.

نئوپاتریمونیا ل‌ها، آن دسته از دولت‌های نسبتاً مدرن‌شده‌ای هستند که در آنها حکومت نه از طریق پیروی از قوانین غیرشخصی، بلکه از طریق نظام گسترده حمایت شخصی بر جامعه حکومت می‌کند. چنین دولت‌هایی ممکن است از ظواهر دموکراتیک نظیر پارلمان‌ها، احزاب سیاسی، قوانین اساسی و انتخابات برخوردار باشند، اما همه به این موضوع اذعان دارند که تصمیمات ریاست دولت کاملاً قطعی هستند، چرا که نظام حمایت و در صورت لزوم، ابزار زور، باعث تضمین سرسپردگی قوه قانون‌گذاری و احزاب سیاسی، تفسیر جانبدارانه از قانون اساسی و پیروزی‌های انتخاباتی می‌شود (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۱۶).

نظام‌های نئوپاتریمونیا ل، چهار ویژگی مشخص دارند که آنها را در برابر انقلاب‌ها آسیب‌پذیر می‌کند. مشخصه یا شناسه نخست آن است که در این نظام‌ها، سیاست و حکومت، امری فردی و متعلق به شخص حاکم است و از این رو، حکومت به نام شخص حاکم شناخته می‌شود؛ مانند «رژیم شاه» یا «رژیم حسنی مبارک». بر این اساس، عامه مردم، عموماً از عرصه سیاسی کنار گذاشته می‌شوند و گروه‌های مخالف نیز صرفاً تا حدی تحمل می‌شوند و به گونه‌ای ظاهری در عرصه سیاست مشارکت داده می‌شوند که نتوانند به قدرت شخص حاکم، خللی وارد کنند. این تحمل نیز عمدتاً از سر ناچاری و به هنگام ضعف این حکومت‌هاست و چنانچه دوباره احساس قدرت نمایند، به سرکوب کامل مخالفین می‌پردازند.

شناسه دوم آن است که رقابت سیاسی از گونه‌ای که اقتدار شخص حاکم را تهدید نکند، در میان نخبگان جریان دارد و نهادهای ظاهراً دموکراتیک مانند انتخابات و احزاب سیاسی، مجرای رقابت آنهاست که معمولاً نتایج مشخصی دارد. دلیل این امر آن است که حاکم نئوپاتریمونیا ل بیش از گونه سنتی یا پاتریمونیا ل، برای تداوم قدرت خود به منابع مالی، بوروکراتیک و نظامی نیازمند است. بر این اساس، الیگارشی زمین‌دار، سرمایه‌داران جدید، متخصصان جدید و بوروکرات‌ها و نخبگان نظامی، گروه‌هایی هستند که در این چرخه وارد می‌شوند و شخص حاکم برای حفظ موقعیت بالادست خود در برابر آنها به سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» متوسل می‌شود و مزیت خود را در میانجی‌گری میان آنها می‌جوید.

شناسه سوم، پی‌گیری و بهره‌گیری از سیاست رشد اقتصادی است. این سیاست به منظور مدرن‌ساختن نیروهای مسلح، گسترش بوروکراسی و توان مالی دولت و بالابردن توانمندی و ظرفیت آن به منظور کنترل بیشتر جامعه و پرداخت هزینه حامی‌پروری حاکم در میان نخبگان است. ضمن آنکه می‌تواند با ایجاد رفاه نسبی، غیرسیاسی‌بودن جامعه را نیز تضمین کرده و تداوم بخشد.

شناسه چهارم، تمایل بالای این رژیم‌ها به اتکا به حمایت خارجی است. در واقع، حمایت‌های نظامی، مالی و کارشناسی خارجی از این رژیم‌ها، تا حد زیادی می‌تواند شخص حاکم را از نخبگان و جامعه بی‌نیاز کرده و موقعیتش را در برابر آنها تحکیم کند. این چهار شناسه یا مشخصه، می‌توانند فرصت‌های سیاسی متعدد و متنوعی را برای شکل‌گیری جنبش‌های انقلابی و پیروزی انقلاب‌ها فراهم کنند.

۱. سرکوب سیاسی و شکل‌گیری اراده جمعی

مشخصه نخست یعنی تدبیر سیاست و قدرت در غیاب مردم و سرکوب مداوم گروه‌های مخالف در کنار تحمل آنها به هنگام ضعف قدرت حاکم، دو فرصت سیاسی مشخص ایجاد می‌کنند. فرصت نخست، همه‌گیر شدن و کثیرالطبقه‌شدن مخالفت با رژیم در عرصه اجتماع به هنگام بروز مشکلات سیاسی- اقتصادی است که استعداد بسیج‌پذیری جامعه را در فرایند انقلاب بالا می‌برد. میشل فوکو در تبیین این پدیده در انقلاب ایران، از عنوان «اراده جمعی» استفاده می‌کند. به بیان وی:

«یکی از چیزهای سرشت‌نمای این رویداد انقلابی، این واقعیت است که این رویداد، اراده‌ای مطلقاً جمعی را نمایان می‌کند. ما در تهران و سرتاسر ایران، با اراده جمعی یک ملت برخورد کرده‌ایم و تنها یک هدف به این اراده جمعی جهت داده است، یعنی رفتن شاه» (فوکو، ۱۳۸۴: ۵۷).

این وضعیت در میدان التحریر مصر نیز به هنگام انقلاب ۲۵ ژانویه و در روند آن نمود بارزی داشت. در روزهای برپایی تظاهرات در این میدان، ترکیبی از حاشیه‌نشینان و تهیدستان

شهری در کنار طبقه متوسط در آن شرکت داشتند. همچنین، اسلام‌گراها در کنار سکولارها (ملی‌گرایان و چپی‌ها) و حتی قبطیان مسیحی نیز در این جنبش انقلابی حضور یافتند.

فرصت دوم را نفس اعمال سرکوب ایجاد می‌کند. در خصوص تأثیر روش‌های کنترل و سرکوب بر سطوح بسیج انقلابی، باید گفت خشن‌ترین شیوه‌های کنترل اعتراض، قاعدتاً باید هزینه عمل جمعی را افزایش دهند و تمایل بازیگران به شرکت در اعتراض را کم کنند، اما تجربه نشان داده است در شرایطی، سرکوب خشن و بستن کامل فضای سیاسی، می‌تواند به سیاسی‌شدن اقشار بیشتری از جامعه سیاسی بیانجامد و بروز نوسانات در گشایش فضای سیاسی و سرکوب آن، به ورود این جمعیت سیاسی‌شده به فرایند انقلاب کمک می‌کند. این اتفاقی است که در انقلاب‌های ایران و مصر با ویژگی‌های نسبتاً مشابه افتاده است. در ایران، طی بیش از ۲۵ سال حاکمیت مطلقه شاه، یعنی از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تمامی احزاب سیاسی مخالف و سازمان‌های غیردولتی کنار گذاشته شدند یا از بین رفتند. این دوره‌ای است در حکومت محمدرضا پهلوی که خوان لیتنز و هوشنگ شهابی از آن با عنوان دوره تبدیل مناسبات نئوپاتریمونیا به نظام نوسلطانی یاد می‌کنند (شهابی و لینز، ۱۳۸۰: ۱۸).

نوسلطانی، گونه افراطی و کاملاً شخصی‌شده نظام نئوپاتریمونیا است. کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب‌های پس از آن، هم ملی‌گراها را مضمحل ساخت و هم جنبش‌های کمونیستی را. اتحادیه‌های کارگری و گروه‌های چریکی مخفی بر اثر نفوذ و عملیات ساواک، به تدریج کاملاً سرکوب و بی‌اثر شدند. سرکوب نهادهای سیاسی دموکراتیک به جایی رسید که حتی احزاب فرمایشی نیز که صورت ظاهری رقابت دموکراتیک سیاسی را به نمایش می‌گذاشتند، تعطیل شدند و حزب واحد و سراسری «رستاخیز» به سیاق احزاب توتالیتار در اسفند ۱۳۵۳ با فرمان شاهانه تشکیل شد. همه آحاد ملت موظف به عضویت در این حزب شدند و به مخالفان این آزادی داده شد که کشور خود را ترک کنند. کمتر از دو سال بعد، هنگامی که سیاست حقوق بشری کارتر اعلام شد که به «وزیدن نسیم کارتری» شهرت یافت، اراده معطوف به سرکوب شاه نیز با اختلال مواجه شد. سیاست کارتر، شاه را وادار ساخته بود به نوعی فضای سیاسی برای ابراز نظر محدود تن در دهد. این فراگرد ابتدا با تساهل محدودی درباره سانسور آغاز شد. برخی فعالیت‌های ادبی- روشنفکرانه آزاد شد و مجالس اسلام‌گرایان همچون تجمع

مسجد قبا، برگزار شد. انتشار نامه‌های انتقادی و سرگشاده روشنفکران و سیاسیون به مقامات بالای مملکتی و حتی شاه، بخش دیگری از این فضا بود (بیات، ۱۳۷۹: ۸۴).

فرصت ایجادشده، گرچه محدود بود و زود به پایان رسید، اما این گمانه را در مخالفین شکل داد که اراده سرکوب در شخص شاه تضعیف شده است. پس از آن، الگویی از رفتار حکومت به نمایش گذاشته شد که در آن زور به صورت محدود و نامؤثر مورد استفاده قرار گرفت. شاه، نه به شیوه‌ای پیش‌گیرانه، بلکه به شیوه‌ای واکنشی به زور متوسل می‌شد و در واقع، به علائم انقلاب واکنش نشان می‌داد نه به ریشه‌های آن (گرین، ۱۳۸۷: ۳۴۰).

شاه به تدریج، پشتوانه‌های روانی خود را برای تداوم سرکوب از جمله حمایت بی‌چون و چرای آمریکا را از دست داد و هنگامی که دریافت به بیماری سرطان مبتلاست، ضعف اراده‌اش، بیش از پیش نمایان شد.

در مصر نیز مبارک با سرکوب مخالفین خود و به ویژه، بازداشت رهبران قدیمی، تلاش کرد در طول سی سال، حزب دموکراتیک ملی را به عنوان تنها گزینه موجود برای تداوم قدرت در مصر مطرح سازد. مارینا اوتاوی در نظریه خود با عنوان «نظام‌های شبه‌اقتدارگرا»، رژیم مصر در دوره مبارک را در زمره این نظام‌ها می‌داند. به نظر وی، نظام شبه‌اقتدارگرا، دموکراسی‌های ناقصی نیستند که در مسیر پیشرفت و تثبیت دموکراسی در حال حرکت باشند، بلکه این رژیم‌ها مصممند ظاهری از دموکراسی را حفظ کنند، بدون آنکه خودشان را در معرض مخاطرات سیاسی ناشی از رقابت آزاد قرار دهند. این رژیم‌ها فضای سیاسی را تا آن حد تحمل می‌کنند که به تغییر نظام سیاسی منتهی نشود (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۷).

در واقع، روند سرکوب در چارچوب مناسبات شبه‌اقتدارگرایی شامل برگزاری انتخابات کنترل‌شده و دستکاری در نتایج آن، اعلام وضعیت فوق‌العاده که در تمام طول حکومت مبارک ادامه داشت و سرکوب اسلام‌گرایی سیاسی در قالب ممنوعیت مشارکت احزاب دینی در انتخابات می‌شد. وضعیت فوق‌العاده این امکان را به حکومت داد که دستگاه قضایی را به حاشیه براند و پرونده‌هایی را که از نظر سیاسی حساسیت داشتند، از دادگاه‌های غیرنظامی به دادگاه‌های نظامی منتقل کند (اوتاوی، ۱۳۸۶: ۵۷). بر این اساس، در رژیم تک‌حزبی مبارک هیچ‌یک از احزاب مخالف نمی‌توانستند حزب حاکم را از قدرت ساقط و خود را جایگزین آن

سازند. بنابراین، زمینه‌های انقلاب و تداوم ناآرامی در دوره سی‌ساله حکومت مبارک، به ویژه در ده سال اخیر و پس از انتخابات ۲۰۰۵ هموار بود. گرچه در دوره انتخابات ۲۰۰۵ با ایجاد فضای نیمه‌باز و اعطای برخی آزادی‌های محدود برای مخالفین، مبارک تلاش نمود با جذب مخالفین خود، به ویژه اخوان المسلمین، همچنان قدرت خویش را در مصر حفظ نماید، اما اخوان المسلمین با کسب ۸۵ کرسی در پارلمان، چالشی عمیق را در برابر مبارک و حزب حاکم مصر به نمایش گذاشت. این تجربه، مبارک را بر آن داشت در انتخابات پارلمانی ۲۰۱۰، امکان حضور و شرکت مخالفین دولت از جمله اخوان المسلمین را سلب کند و انتخابات در فضای امنیتی و گسترش خشونت‌های خیابانی همراه با دستگیری گسترده رهبران اخوان المسلمین برگزار شود که در سایه تقلب آشکار حزب حاکم، در دو نوبت، این حزب را به عنوان برنده انتخابات اعلام کرد. مبارک کار را تمام‌شده می‌دانست و از این رو، در پی آماده‌سازی مقدمات موروثی نمودن حکومت در خاندان خویش از طریق مطرح کردن جمال مبارک، فرزندش برای ریاست جمهوری ۲۰۱۱ بود. در واقع، مبارک با نحوه برگزاری انتخابات ۲۰۱۰ و طرح ریاست جمهوری پسرش، در آستانه گذر از شبه‌اقتدارگرایی به نوعی نظام نوسلطانی بود که انقلاب در تونس به پیروزی رسید. به هنگام سرایت این حرکت به مصر، مبارک در اثر سیاست‌های سرکوب خود با اعتراض فراگیر و کثیرالقشر و در واقع، با «اراده جمعی» و ملی در برابر خود مواجه شد که به رغم سرکوب گاه خونبار آن، از غلبه بر آن ناتوان ماند. بسیاری به قدرت رسیدن اوباما در کاخ سفید و سیاست‌های آن برای بازسازی تصویر آمریکا در اذهان مسلمانان و مردم خاورمیانه را در تضعیف اراده مبارک برای سرکوب تمام‌عیار تجمعات التحریر مؤثر می‌دانند. در کنار این گزینه که تشابه جالب توجهی را با انقلاب ایران به نمایش می‌گذارد، سایه‌افکندن تجربه انقلاب اسلامی ایران بر معادلات و مفروضات تصمیم‌گیری ایالات متحده، مبارک و ارتش مصر برای سرکوب جمعیت معترض و درس‌گیری از آن را نمی‌توان نادیده گرفت. در واقع، چگونگی پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن، فرصت سیاسی مناسبی را برای جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا بتواند فرایند انقلاب را در زمانی کوتاه‌تر و با هزینه‌ای کمتر از انقلاب اسلامی به نتیجه برساند.

۲. استقلال حکومت از جامعه و انفعال نخبگان

مشخصه دوم، یعنی تلاش برای کنترل گروه‌های نخبه از طریق اختلاف‌افکنی و میانجی‌گری مداوم میان آنها و همچنین، تلاش برای استقلال‌یابی حاکم نئوپاتریمونیا ل از این گروه‌ها، موجب می‌شود به هنگام شرایط انقلابی، آنها به تماشاچی بازی تبدیل شوند یا حتی در موقعیت‌های خاصی، به جنبش انقلابی بپیوندند. این اتفاقی بود که در انقلاب‌های ایران و مصر، برای نیروهای ارتش و دیگر گروه‌های نخبه اعم از بوروکرات‌ها و برخی سیاستمداران افتاد. در واقع، هنگامی که حکومتی به سوی تمام‌شخصی‌شدن میل می‌کند و در این مسیر، سرسپردگان خود را نیز قربانی می‌کند، چنانکه شاه ایران با هویدا و برخی دیگر از سرسپردگانش کرد، جنبش انقلابی نیز این فرصت را می‌یابد که به جنبش تمام‌خلقی تبدیل شود و حتی از پتانسیل درون‌حکومتی نیز سود ببرد. اعلام بی‌طرفی نظام ارتش و پیوستن کادرهای مختلف آنها به جنبش انقلابی، هم در انقلاب اسلامی ایران و هم در انقلاب مصر، یکی از نتایج همین ویژگی، یعنی ماهیت شخصی و نئوپاتریمونیا ل رژیم‌های حاکم است. سعیده لطفیان در پژوهشی با عنوان «ارتش و انقلاب اسلامی ایران»، به علل خارجی و داخلی خنثی‌شدن نقش ارتش در انقلاب اسلامی ایران می‌پردازد و از جمله مهمترین عوامل داخلی، به ماهیت رژیم سیاسی، اشاره می‌کند (لطفیان، ۱۳۸۰).

این ویژگی در انقلاب مصر نیز نمود بارزی داشت، به ویژه آنکه نخبگان حاکم عمدتاً از ارتش برخاسته بودند، چنانکه خود حسنی مبارک نیز از افسران نیروی هوایی مصر است. در عین حال، برخلاف انقلاب ایران که ارتش در روزهای پایانی اعلام بی‌طرفی کرد، ارتش مصر در همان نخستین روزهای آغاز تجمعات اعتراض‌آمیز یعنی اول فوریه ۲۰۱۱، با صدور بیانیه‌ای رسمی، اعلام بی‌طرفی نمود و اطمینان داد علیه تظاهرکنندگان به زور متوسل نخواهد شد و خواسته‌های مردم مصر را که از یک هفته پیش در خیابان‌های این کشور علیه دولت تظاهرات می‌کنند، قانونی می‌داند.

این ویژگی، دو دلیل عمده داشت که عبارتند از استقلال نسبی ارتش مصر از مبارک در مقایسه با موقعیت ارتش ایران در زمان شاه و همچنین، تجربه انقلاب اسلامی ایران و شیوه بازیگری و سرنوشت ارتش ایران در فرایند آن. در واقع، ارتش مصر که سابقه دفاع از میهن را

در دو جنگ علیه اسرائیل در کارنامه خود داشت، از خوشنام‌ترین بازیگران عرصه سیاسی مصر به شمار می‌رفت و در جریان انقلاب مصر، تا حد زیادی اسیر وجهه خود شد و امکان سرکوب مردم را نیافت. از سوی دیگر، ارتش مصر بر مبنای قرارداد کمپ دیوید، سالانه کمک‌های مالی قابل توجهی را به طور مستقیم از ایالات متحده دریافت می‌کند که بر اساس آن می‌تواند از نوعی استقلال نسبی برخوردار شود. این ویژگی‌ها باعث شد هم فرماندهی ارتش مصر و هم ایالات متحده، برخلاف مبارک، چاره کار را اعلام بی‌طرفی ارتش از همان روزهای نخست ببینند. دلیل این امر، عمدتاً به تجربه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران باز می‌گشت. در واقع، سرکوب مردم انقلابی از سوی ارتش شاهنشاهی در ایران، مانع از آن شد که در پی فرار شاه، ارتش بتواند نقش مؤثری در فرایند گذار سیاسی به مدل مطلوب غرب بازی کند و حتی از انجام کودتا نیز ناتوان شد. ضعف و خلاء به وجود آمده، به حدی بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ارتش مردمی به نام «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» شکل گرفت که هنوز هم یکی از موانع مهم برنامه‌ها و منافع غرب و ایالات متحده در دنیای اسلام و ایران به شمار می‌رود. این تجربه، موجب شد ایالات متحده و ارتش مصر از همان آغاز به این نتیجه برسند که با اعلام بی‌طرفی، اولاً، برای ارتش مصر این فرصت را فراهم کنند تا در قالب «شورای نظامی مصر» مدیریت دوره انتقالی را پس از سقوط مبارک تا برگزاری انتخابات جدید ریاست جمهوری، بر عهده گیرد و از این طریق مانع هدایت جنبش انقلابی از سوی اسلام‌گرایان شود که می‌تواند به تکرار پیامد انقلاب در ایران بیانجامد و در عین حال، با برگزاری انتخابات از سوی شورای نظامی، آینده نظام سیاسی مصر را حداقل در کوتاه و میان‌مدت، در جهت منافع غرب و ارتش مصر شکل دهد و ثانیاً، با حفظ ارتش، مانع دست‌یازی نیروهای انقلابی به امکانات و تسلیحات آن و تشکیل ارتش جایگزین با صبغه‌ای انقلابی و کمتر محافظه‌کار شود. بنابراین، تفاوت مذکور در انقلاب‌های ایران و مصر، ناشی از تجربه انقلاب اسلامی در ایران و درس‌گیری ارتش مصر و ایالات متحده از این تجربه بود. بر این اساس، نحوه شکل‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی ایران و پیامدهای آن، از یک سو فرصت سیاسی مناسبی برای جنبش انقلابی مصر فراهم آورد تا چنانکه گفتیم، در زمانی کوتاه‌تر و با هزینه کمتر شاهد سرنگونی مبارک باشد و در عین حال، موجب شود در این مرحله، فرصت سیاسی اسلام‌گرایان، محدود

شده و رشته‌های پیوند غرب و ایالات متحده با فضای سیاسی مصر، از طریق شورای نظامی مصر، حفظ شوند.

۳. رشد اقتصادی و انسداد سیاسی

شناسه سوم، یعنی اتخاذ سیاست رشد اقتصادی در کنار سرکوب و بستن فضای سیاسی، به فرصتی می‌انجامد که عمدتاً در چارچوب نظریه «توسعه نامتوازن» هانتینگتون معنا می‌یابد. به بیان هانتینگتون:

«انقلاب جنبه‌ای از مدرنیزاسیون است، انقلاب پدیده‌ای نیست که در هر نوع جامعه‌ای و در هر برهه از تاریخ آن جامعه رخ دهد. انقلاب نه در جوامع بسیار سنتی برخوردار از سطوح بسیار پایین پیچیدگی اجتماعی و اقتصادی رخ خواهد داد و نه در جوامع بسیار مدرن. بیشترین احتمال وقوع انقلاب، مانند دیگر اشکال خشونت و بی‌ثباتی، در جوامعی وجود دارد که به سطح خاصی از توسعه اجتماعی و اقتصادی رسیده‌اند و فرایندهای مدرنیزاسیون سیاسی و توسعه سیاسی از فرایندهای تحول اجتماعی و اقتصادی عقب مانده‌اند.» (هانتینگتون، ۱۳۸۷: ۶۴).

مصر در طول یک دهه پایانی عمر حکومت مبارک، اصلاح اقتصاد خود را آغاز کرد. در طول این سال‌ها، مبارک با تشویق پسرش جمال که بانکدار تحصیل کرده غرب است، گروهی از اصلاح‌طلبان پرانرژی را در کابینه‌اش منصوب کرد تا اقتصاد مصر را از نو بسازند. آنها مالیات‌ها و تعرفه‌های گمرکی را پایین آوردند، دخالت‌های دولت در اقتصاد را کم کردند و یارانه‌های دولتی را کاهش دادند. بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۰۸، اقتصاد سالی ۷ درصد رشد کرد و حتی سال ۲۰۱۰، پس از بحران اقتصادی جهان، رشدی ۶ درصدی را تجربه کرد. این روند، کاملاً برخلاف روند سیاسی مصر بود (زکریا، ۱۳۸۹: ۳۳).

غالب شاخص‌های اقتصادی مصر در سال ۲۰۱۰ نشان می‌دهند این کشور از نظر تولید ناخالص ملی، شاخص توسعه انسانی، نرخ تورم، جمعیت زیر خط فقر، میزان باسوادی و شاخص فساد، وضعیت بالنسبه مناسبی داشته و به لحاظ تولید ناخالص داخلی، با رقم ۵۰۰

میلیارد دلار در سال ۲۰۱۰، رشد قابل ملاحظه‌ای را نسبت به سال‌های پیش از آن تجربه نموده است (Developing 8 Countries Organization, 2011).

در ایران زمان شاه نیز به ویژه پس از انقلاب سفید، برنامه‌های توسعه بر محور صنعت شکل گرفتند. منبع مالی اصلی برای تأمین هزینه رشد فراگیر در صنعت و خدمات، درآمدهای نفتی بود که از ۴۵ میلیون دلار در سال ۱۹۶۳، به ۴/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۳ افزایش پیدا کرد. دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰، دهه‌های توسعه اقتصادی بود (دفرونزو، ۱۳۸۷: ۶۲-۶۱) که در کنار آن، سرکوب مخالفین و بستن فضای سیاسی با جدیت بیشتری دنبال می‌شد. از این رو، همایون کاتوزیان این فاصله زمانی را با عناوین «دیکتاتوری سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی» و «استبداد نفتی و توسعه اقتصادی» نام‌گذاری کرده است (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۲۵۶-۲۳۶).

سیاست رشد اقتصادی در ایران و مصر، رشد طبقه متوسط جدید را به همراه داشت که در ایران، به واسطه درآمدهای نفتی و در مصر از طریق گسترش توریسم و کمک‌های خارجی امکان یافت. این طبقه، شامل افراد دارای مشاغل حرفه‌ای یقه‌سفید، مهندسان، دیوان‌سالاران، مدیران، آموزگاران، روشنفکران و اکثریت عظیمی از دانش‌آموزان و دانشجویان است که گسترش و خودآگاهی طبقاتی آنها موجب تقاضایشان برای مشارکت سیاسی و تأسیس نهادها و رویه‌های دموکراتیک می‌شود. این پدیده به شکاف میان تأمین دموکراسی از سوی حکومت و تقاضای آن از سوی این طبقه جدید انجامیده و از این رو، استعداد بسیج‌پذیری این گروه را در جنبش انقلابی بالا می‌برد و این فرصت سیاسی مهمی برای شکل‌گیری و تداوم جنبش‌های انقلابی است. از این پدیده یا فرصت سیاسی در میان نظریه‌های انقلاب، در چارچوب نظریه نوسازی سخن گفته می‌شود. نظریه نوسازی بر آن است که تجربه دگرگونی فن‌آورانه و اقتصادی، گروه‌های جدید یا گروه‌هایی که پیش از این بی‌تفاوت بودند را به واسطه افزایش خواست‌های اقتصادی و تقاضایشان برای مشارکت سیاسی، بسیج می‌کند. احتمال وقوع انقلاب در زمانی است که صاحبان قدرت دولتی نتوانند یا نخواهند تقاضاهای گروه‌هایی را که به واسطه نوسازی بسیج شده‌اند، برآورده سازند (دفرونزو، ۱۳۸۷: ۳۶).

۴. حمایت خارجی و گسترش استقلال‌خواهی

شناسه چهارم یا تمایل بالای این رژیم‌ها به اتکا به حمایت‌های خارجی نیز می‌تواند سه فرصت سیاسی مهم را برای شکل‌گیری یا توفیق جنبش‌های انقلابی فراهم کند. فرصت نخست را می‌توان تحریک احساسات ملی‌گرایانه یا استقلال‌خواهانه در میان گروه‌های سیاسی یا اجتماعی دانست. در دهه ۱۹۷۰، این اعتقاد که بعضی حاکمان نظیر شاه ایران، وابستگی شدیدی به کمک ایالات متحده داشتند و بنابراین، به جای منافع ملت، منافع خارجی‌ها را تأمین می‌کردند، نقش عمده‌ای در جلب حمایت مردم از جنبش‌ها انقلابی برای سرنگونی رهبران ایفا نمود (گلدستون، ۱۳۸۷: ۳۴).

گسترش احساسات ملی‌گرایانه یا استقلال‌خواهانه به مخالفت انقلابی با رژیم و در واقع، شخص حاکم می‌انجامد. به دلیل سلطه نئوپاتریمونیال و شخصی، بسیاری از نخبگان و گروه‌ها به این نتیجه می‌رسند که مخالفت با شخص یا رژیم حاکم، مترادف با مخالفت با ایالات متحده و اعاده حق تعیین سرنوشت ملی و تأمین «کرامت و شأن ملی» است. رژیم‌های شاه و مبارک، علاوه بر ایالات متحده، نوعی وابستگی ساختاری و امنیتی به اسرائیل نیز داشتند که موجبات شرمندگی و تحقیر ملی این جوامع را در برابر دیگر ملل مسلمان فراهم می‌نمود.

حسنی مبارک در طول ۳۰ سال حکومت، غرور و حیثیت ملی مصری‌ها را خدشه‌دار کرده بود. مصر که زمانی به واسطه ندای پان‌عربی عبدالناصر، طلایه‌دار جریان‌های عربی بود، در اثر هم‌پیمانی قاهره-تل‌آویو، به خصوص در جریان پیمان صلح کمپ دیوید که با حمایت مؤثر آمریکا شکل گرفت، جایگاه پیشرو و مرجع خود را در جهان عرب از دست داد و نقش مصر در منطقه بسیار تنزل یافت. از این رو، تمامی نیروهای سیاسی مصر اعم از ملی‌گراها و اسلام‌گراها، خواهان بازگشت قدرتمند مصر به صحنه معادلات منطقه‌ای و به خصوص بازتعریف نقش این کشور در مناقشه اعراب و اسرائیل بودند و این انگیزه، نقش مهمی در انقلاب علیه رژیم مبارک از سوی مردم داشت. حملات مکرر به منافع اسرائیل در مصر اعم از سفارتخانه و لوله‌های گاز این رژیم، پس از پیروزی انقلاب، که عمدتاً از سوی ناصریست‌ها و چپ‌ها صورت گرفت، در همین چارچوب توجیه می‌شوند. در انقلاب اسلامی ایران نیز شاه از جمله متحدان استراتژیک ایالات متحده و اسرائیل در منطقه بود و از این رو، «استقلال»

نخستین شعار این انقلاب به شمار می‌رفت. خواست ارج‌شناسی و کرامت ملی و در واقع، پایان تحقیر ملی، خواسته‌ای تاریخی و از زمان جنگ‌های ایران و روس بود که در انقلاب اسلامی ایران و پیروزی آن، محقق می‌شد.

فرصت دوم را می‌توان ایجاد شرایط مساعد بین‌المللی در صورت تضعیف حمایت خارجی نامید. در هر دو دوره شاه و مبارک، ایالات متحده در زمان رؤسای جمهور دموکرات یعنی کارتر و اوپاما از این حاکمان نئوپاتریمونیال با تسلیحات و پول حمایت می‌کرد. این در حالی است که همزمان نیز از اهدافی چون حقوق بشر، آزادی سیاسی و دموکراتیک‌شدن به گونه‌ای ظاهری حمایت می‌نمود. هنگامی که قیام مردمی علیه این حاکمان آشکار می‌شد، ایالات متحده از آنها می‌خواست اقداماتی در جهت دموکراتیک‌شدن انجام دهند.

چون شخصی‌شدن حکومت در این رژیم‌ها، بر پایه وابستگی‌شان به ایالات متحده شکل می‌گرفت، هشدار ایالات متحده نیز بنیان‌های روان‌شناختی اعتماد به نفس آنها را به ویژه در سرکوب مخالفان با اختلال مواجه می‌کرد. سال ۱۳۵۶، آغاز ریاست‌جمهوری جیمی کارتر بود. اظهارات او در دفاع از حقوق بشر و در میان متحدان جهان سومی آمریکا، نقش روانی مهمی، هم در تشویق مخالفت آشکار با حکومت شاه و هم در متزلزل‌ساختن اعتماد شاه به حمایت بی‌چون و چرایی که تا آن هنگام از سوی متحدان غربی و به ویژه آمریکایی خود دریافت کرده بود، بازی کرد (کاتوزیان، ۱۳۸۰: ۳۸۱). به این معنا، تمایل قدرت‌های بین‌المللی، برای حمایت یا ممانعت از جنبش‌های انقلابی، با ایجاد نوعی بستر جهانی آسان‌گیر و حمایت‌کننده، فرصت سیاسی تبدیل وضعیت بی‌ثبات به انقلاب را افزایش می‌دهد. در واقع، در برخی شرایط، حامیان خارجی دولت‌ها، برای جلوگیری از انقلاب و براندازی آن دولت، مداخله نکرده‌اند، یا مداخله‌شان برای شکست‌دادن جنبش انقلابی نبوده است. در این موارد، یکی از عوامل دخیل در پیروزی جنبش انقلابی، «زمینه مساعد جهانی» بوده است.

مداخلات ایالات متحده در ویتنام و السالوادور، نمونه‌هایی از مداخله خارجی در وضعیت انقلابی داخلی هستند. به همین ترتیب، اتحاد شوروی نیز در گذشته، در مجارستان، چکسلواکی و افغانستان برای جلوگیری از موفقیت انقلاب داخلی مداخله کرد (دفرونزو، ۱۳۸۷: ۳۳). در مقابل، نمونه‌های ایران و مصر، از جمله مواردی هستند که به رغم اتحاد

استراتژیک حاکمان این کشورها با آمریکا، ایالات متحده، دخالتی جدی و فراگیر برای حفظ آنها نکرد. دلیل این امر به سیاست خارجی اعلانی آنها باز می‌گشت که در هر دو دوره، یعنی ریاست‌جمهوری کارتر و اوباما، پس از یک دوره طولانی حاکمیت جمهوری خواهان که سیاست خارجی واقع‌گرا و مداخله‌گر را به نمایش گذاشته بودند، بر بازگشت به اصول‌گرایی و حمایت از دموکراسی و حقوق بشر در سیاست خارجی و بازسازی تصویر آمریکا، به ویژه در میان ملل خاورمیانه از طریق به کارگیری قدرت نرم، تأکید می‌کردند. این موقعیت بین‌المللی، فضای مساعد جهانی و در واقع، فرصت سیاسی مناسبی را برای فعال‌شدن جنبش‌های انقلابی و پیروزی آنها در هر دو کشور ایفا کرد.

در مصر، فشار آمریکا به حسنی مبارک برای انجام اصلاحات، از دوره بوش پسر و پس از رویداد ۱۱ سپتامبر آغاز شد. در ژانویه ۲۰۰۵، جرج بوش در اولین سخنرانی سالانه خود در کنگره در دوره دوم ریاست جمهوری‌اش، تأکید کرد که در خاورمیانه، دموکراسی را نمی‌توان قربانی امنیت کرد. پس از این سخنان، کاندولیزا رایس وزیر خارجه وقت آمریکا، راهی مصر شد و در دانشگاه قاهره از تز خاورمیانه جدید، یعنی گسترش دموکراسی و آزادی، رشد آموزش و انجام اصلاحات سیاسی و اقتصادی سخن گفت. این فشارها باعث شد انتخابات ۲۰۰۵ پارلمان مصر در فضایی نسبتاً آزادتر برگزار شود و در نتیجه، بیش از ۸۰ کاندیدای مستقل اخوان المسلمین به مجلس راه یافتند (Lych, 2011:32). در عین حال، پس از ناکامی آمریکا در عراق و تغییر استراتژی‌اش در این کشور در سال ۲۰۰۷، ایالات متحده، طرح خاورمیانه جدید را کنار گذارد و بار دیگر استراتژی پشتیبانی از متحدین منطقه‌ای‌اش از جمله پادشاهی سعودی و مصر را در پیش گرفت. در عین حال، مداخلات جرج بوش در منطقه، با عنوان جنگ علیه تروریسم و پیامدهای آن، ایالات متحده را با چالش مقبولیت و مشروعیت بین‌المللی به ویژه در خاورمیانه مواجه کرد. از این رو، یکی از اهداف اعلانی اوباما در سیاست خارجی، بازسازی چهره ایالات متحده در نظام بین‌الملل و به ویژه در جوامع اسلامی، با تکیه بر قدرت نرم و نه سخت بود. باراک اوباما، نطق تاریخی خود را در خصوص سیاست‌های آمریکا در قبال جهان اسلام، در روز پنج‌شنبه ۱۴ خرداد ۱۳۸۸ در دانشگاه قاهره ایراد کرد. اوباما در این سخنرانی به صراحت اعلام نمود ایالات متحده در صدد صدور دموکراسی از طریق

زور نیست، اما در عین حال، برای رفع تنش با جوامع اسلامی، متعهد به دفاع از حقوق بشر و خواست مردم در این جوامع است (سخنرانی اوپاما در قاهره، ۱۳۸۸).

این سخنان، از یک سو نشان می‌داد ایالات متحده برای بازسازی تصویر خود، مداخله نظامی را به ویژه در خاورمیانه در دستور کار ندارد و از سوی دیگر، در میان فعالان سیاسی جهان اسلام، این گمانه را تقویت می‌نمود که رژیم‌های دیکتاتوری این منطقه، از جمله رژیم حسنی مبارک دیگر مانند سابق، تحت حمایت ایالات متحده نیستند. به نظر می‌رسد خود این رژیم‌ها نیز آن را پیام و هشدار به خود قلمداد کردند.

فرصت سیاسی دیگر، غافل‌گیری استراتژیک ایالات متحده در برابر انقلاب‌های ایران و مصر به دلیل عدم شناخت تحولات اجتماعی-سیاسی این کشورها، پیش از وقوع انقلاب است که می‌توان از آن با عنوان «ضعف اطلاعات» نام برد. این ضعف اطلاعاتی نیز عمدتاً به سبب همان ماهیت شخص‌محور این رژیم‌هاست. در واقع، هم در ایران و هم در مصر، ایالات متحده برای شناخت جوامع و تحولات، بیش از پیش بر منابع و سازمان‌های اطلاعاتی این رژیم‌ها و شخص حاکم متکی بودند، منابعی که بیشتر آنچه دوست داشتند، می‌دیدند نه آنچه در حال وقوع بود. در ایران، جیمی کارتر رئیس‌جمهور وقت آمریکا، در دی‌ماه ۱۳۵۶، یکسال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به تهران سفر کرد. وی در نطقی در حضور شاه ایران و در مهمانی شامی که برای وی ترتیب داده شده بود، رسماً اعلام کرد:

«... ایران تحت رهبری عالی‌شاه، جزیره ثبات و آرامش در یکی از طوفانی‌ترین مناطق جهان شده است... اعلیحضرتا این ستایشی است از رهبری شما و احترام به عشق و سپاسی که ملت به شما دارند.» (باقی، ۱۳۸۳: ۲۰۹).

درست‌نُه روز پس از این سخنرانی در ۱۹ دی‌ماه، مردم قم تظاهراتی سراسری علیه رژیم بر پا کردند که در واقع، آغاز سلسله ناآرامی‌هایی بود که به پیروزی انقلاب انجامید. این وضعیت حاکی از نوعی غافل‌گیری راهبردی^۱ بود که به اعتقاد بسیاری، منشاء آن «شاه‌محور شدن» چرخه اطلاعاتی در آمریکا در قبال ایران بود. در پژوهشی که کنگره درباره عملیات اطلاعاتی در ایران و شکست آن انجام داد، به این نکته و تأثیر آن اشاره شده بود:

1 . strategic surprise

«وضعیت فرهنگی در گردآوردن اطلاعات درباره ایران، به علت نبود تماس‌های گسترده با ایرانیان از هر گروه و دسته‌ای اعم از هواداران و رهبران بوده است... آشنایی زیاد ایالات متحده با شاه، فرصت‌هایی که در اختیار مأموران آمریکایی قرار می‌گرفت، محدود می‌کرد و نمی‌گذاشت از زبان ایرانیانی که مخالف او بودند، چیزی بشنوند. این وضع موجب شد ایران از دیدگاه ایالات متحده، به صورت جامعه بسته‌ای درآید و حتی از جمع‌آوری محرمانه اطلاعات درباره سیاست‌های ایران نیز خودداری می‌شد» (دونوان، ۱۳۸۰: ۱۹۸).

از میان سه بخشی که جمع‌آوری اطلاعات سیاسی - استراتژیک را عهده‌دار بودند، یعنی دفتر اطلاعات و تحقیقات وزارت امور خارجه، دوایر تحلیل سازمان مرکزی اطلاعات (سیا) و سازمان اطلاعات دفاعی، هیچ کدام وقوع انقلاب در ایران را پیش‌بینی نکردند. در گزارشی به تاریخ ۶ مهرماه ۱۳۵۷ که وزارت دفاع آن را به مثابه ماحصل پنج ارزیابی مختلف منتشر کرد، آمده بود که «انتظار می‌رود شاه تا ده سال دیگر فعالانه بر سر کار بماند». همچنین، در گزارشی که سیا با عنوان «ایران پس از شاه» در اوت ۱۹۷۸ منتشر کرد، تأکید کرده بود «ایران در وضعیت انقلابی یا حتی ماقبل انقلابی نیز قرار ندارد.» (دونوان، ۱۳۸۰: ۲۰۱).

با شروع اعتراضات مردمی در مصر در ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ نیز جو بایدن، معاون رئیس‌جمهوری ایالات متحده، به صراحت اعلام نمود مبارک دیکتاتور نیست و نباید سقوط کند. در واقع، ایالات متحده تصوری از سقوط مبارک، حتی پس از سقوط بن‌علی در تونس نیز نداشت. ریچارد هاس، رئیس شورای روابط خارجی آمریکا نیز اعلام کرد چیزی که ما هرگز نمی‌خواهیم در مصر تکرار شود، همان حادثه سه دهه پیش در ایران است. بنابراین، آمریکا تا آخرین لحظه از حکومت مصر حمایت خواهد کرد (Naam, 2011).

در روز چهارم فوریه ۲۰۱۱، یعنی با گذشت ۱۱ روز از قیام مردم مصر علیه رژیم مبارک، خبرگزاری‌ها خبر دادند باراک اوباما طی صحبتی با جیمز لایر، مدیر سازمان اطلاعات ملی آمریکا، ناخرسندی و یأس خود را از دستگاه‌های اطلاعاتی این کشور به خاطر عدم پیش‌بینی

قیام‌های مردمی در تونس و مصر، ابراز داشته است. سناتورهای آمریکایی و اعضای کمیته اطلاعاتی سنا نیز اظهار نظرهای مشابهی داشتند (Lych, 2011:38).

این سطح از غافل‌گیری راهبردی در هر دو مورد، موجب شد آمریکا نتواند از وقوع انقلاب پیش‌گیری کند. در عین حال، با توجه به تجربه انقلاب اسلامی در ایران، آمریکا توانست در مصر، در مرحله واکنش به بحران، به سرعت در سیاست خود تجدید نظر کند و اوباما، پنج روز پیش از سقوط مبارک، به صراحت اعلام نمود ایالات متحده از خواسته‌های مردم مصر پشتیبانی می‌کند و مبارک باید هرچه سریعتر روند انتقال قدرت را انجام دهد. این تغییر سیاست، بیش از هر چیز به درس‌گیری ایالات متحده و به ویژه، حزب دموکرات این کشور از انقلاب اسلامی ایران باز می‌گشت. کارتر تا آخرین لحظه از رژیم شاه پشتیبانی نمود و حتی پس از فرارش از ایران، وی را در کشور خود پذیرفت. سیاست وی از یک سو موجب تسخیر سفارت آمریکا در ایران و آمریکاستیزی بی‌سابقه در جامعه ایران شد، به گونه‌ای که با گذشت بیش از سه دهه از این واقعه، هنوز هم آمریکا نمی‌تواند منافع خود را در ایران به درستی پی‌گیری و تأمین کند و از سوی دیگر، سبب شد دموکرات‌ها به مدت ۱۲ سال از کاخ سفید دور بمانند. اوباما نه خواستار از بین رفتن موقعیت آمریکا در صحنه مصر بود و نه می‌خواست ناکامی دوباره و مشابه حزب دموکرات، این بار به نام وی ثبت شود، چرا که ممکن بود حزب دموکرات برای مدت طولانی‌تری از قدرت دور بماند. انقلاب اسلامی ایران، از این منظر نیز فرصت سیاسی مهمی را در اختیار جنبش انقلابی مصر نهاد تا سریع‌تر و با هزینه کمتری به مهمترین دستاورد خود، یعنی سقوط مبارک نائل آید.

ج. منابع بسیج انقلابی

آنچه فرایند انقلاب را شکل می‌دهد منابعی است که گروه‌های اجتماعی را در روند بسیج‌پذیری با هدف برانداختن رژیم حاکم قرار می‌دهد. بنابراین، منابع مذکور می‌توانند شاخص‌های مناسبی برای مقایسه فرایند انقلاب در تجربه‌های مختلف باشند. از جمله این منابع، رهبری، ایدئولوژی، سازمان‌دهی و منبع عمل جمعی یا شیوه کنش جمعی است.

۱. رهبری

«رهبری» یکی از مهمترین و شاید مهمترین شناسه انقلاب اسلامی ایران است، به حدی که بدون آن شاید انقلاب ایران با این مشخصات به پیروزی نمی‌رسید. در واقع، مهمترین منبع بسیج‌کننده در انقلاب ایران و سمت و سو دهنده به این بسیج، رهبری امام خمینی (ره) بوده است. دلیل این امر، از یک سو به مرجعیت مذهبی امام در میان گروه‌های اسلام‌گرا و سازش‌ناپذیری ایشان در برابر شاه باز می‌گشت و از سوی دیگر، ناشی از پذیرش رهبری ایشان در میان دیگر گروه‌ها بود. در واقع، نیروها و استراتژی گروه‌های غیراسلامی و یا چریکی (اعم از مذهبی و غیرمذهبی)، پس از دو دهه مبارزه، به بن‌بست رسیده و سرکوب شده بود و این امام و سبک رهبری و شیوه مبارزاتی تجویزی ایشان بود که توانست جنبش انقلابی را عام و فراگیر کند و انقلاب را به پیروزی برساند. هنر ایشان آن بود که هدف مبارزه را در گرانیگاه و نقطه کانونی اتصال خواست همه مردم که همانا «رفتن شاه» بود قرار داد. مشروعیت ایشان به حدی بود که گروه‌های غیراسلام‌گرا می‌دانستند عدم پذیرش حداقل ظاهری ایشان به مثابه رهبر انقلاب، آینده سیاسی آنها را در ایران پس از انقلاب، با ابهام و تزلزل مواجه می‌کند. مهمترین فرصتی که عامل رهبری برای جنبش انقلابی مردم ایران فراهم می‌کرد، جلوگیری از انحراف و مصادره انقلاب از سوی قدرت‌های بزرگ و عوامل رژیم و هژدارهای بهنگام در این خصوص تا دستیابی به موفقیت کامل بود.

در مصر، «رهبری» از جمله عوامل غایب در انقلاب ۲۵ ژانویه، همچون انقلاب تونس بود. در واقع، جنبش انقلابی مصر در مقایسه با جنبش انقلابی ایران، به لحاظ رهبری، بیشتر به جنبش‌های نوین اجتماعی شبیه است تا جنبش‌های کلاسیک. از جمله تفاوت‌های جنبش‌های جدید اجتماعی و جنبش‌های کلاسیک یا قدیم، نبود رهبری آوانگارد یا حزب پیش‌گام در رأس جنبش است. در این جنبش‌ها، رهبری صفتی جمعی و غیرمتعین در شخص خاص می‌باشد و جنبش اجتماعی، پیش از آنکه حول یک فرد جمع شود، حول ایده‌ای خاص مثل برابری خواهی، حقوق بشر یا دموکراسی خواهی، بسیج و جمع می‌شود. این وضعیتی است که در انقلاب‌های مصر و تونس، به وضوح قابل مشاهده بود. در این انقلاب‌ها، رهبری کاریزماتیک، جایش را به رهبری جمعی داد که بعضاً در فضای مجازی شکل می‌گیرد و پس از

آن عمل می‌کند. انقلاب مصر، هیچ رهبری نداشت و هیچ حزب یا گروه خاصی، آن را هدایت نمی‌کرد و این خود مردم بودند که از طریق رسانه‌های جدید و در رأس آنها اینترنت، به سازمان‌دهی و مدیریت جریان اعتراضات اقدام می‌کردند. این ویژگی، سبب شده است انقلاب مصر در برابر ورودی‌های آشوب‌ساز همچون دخالت خارجی، عوامل رژیم پیشین و گروه‌های مصادره‌کننده انقلاب، آسیب‌پذیری بیشتری نسبت به انقلاب ایران داشته باشد و نیاز به فعالیت و حضور جنبش انقلابی، پس از سقوط مبارک، همچنان احساس شود.

فهمی هویدی در یادداشتی با عنوان «در باب مصادره بهار عربی»، به همین موضوع اشاره کرده است: «کشورهای غربی و در رأس آن ایالات متحده، زمانی که دریافتند دو انقلاب مصر و تونس بدون رهبری است، به سرعت کوشیدند کلیه راههای بهره‌گیری از وضعیت موجود برای تحقق منافع خود را در پیش گیرند.» (هویدی، ۲۰۱۱، ب).

این ویژگی، همچنین سبب می‌شود پیامد انقلاب مصر در مقایسه با انقلاب ایران، نامتعیّن‌تر و نامشخص‌تر باشد، به ویژه در خصوص ماهیت رژیم سیاسی جایگزین و سیاست خارجی این کشور نسبت به غرب و اسرائیل.

۲. ایدئولوژی

ایدئولوژی‌ها پل بسیار حساسی میان نارضایتی‌ها و اقدامات برقرار می‌کنند و از این رو، یکی از مهمترین منابع بسیج انقلابی هستند. هنگام بسیج حمایت مردمی از سوی نخبگان، ایدئولوژی مخالف، نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد ائتلاف‌های گسترده و چندطبقه‌ای که معمولاً برای سرنگونی یک رژیم لازم هستند، ایفا می‌کنند. استفاده از ایده‌آل‌های گسترده‌ای نظیر ملی‌گرایی، دموکراسی، کمونیسم یا اعتقادات مذهبی، فرصتی برای انسجام‌بخشی و حفظ ائتلاف میان طبقات و نخبگان گوناگون فراهم می‌کند. این چارچوب‌ها، گروه‌های مخالف را به این باور می‌رساند که هدفشان حق است و آنها نهایتاً پیروز خواهند شد (گلدستون، ۱۳۷۸: ۳۱). دیدگاه غالب در تحقیقات دانشگاهی، انقلاب ایران را حاصل فرایند ایدئولوژیک و نقطه اوج جنبش اسلامی درازمدتی می‌دانند که از اواخر دهه ۱۹۶۰، بروز کرده است. حمید دباشی در کتابی با عنوان «تئولوژی اعتراض: بنیاد ایدئولوژیکی انقلاب اسلامی در ایران»، معتقد است

در جامعه عمیقاً مذهبی ایران، اسلام‌گراها از سال‌ها قبل خود را برای به دست گرفتن قدرت آماده می‌کردند. آنان از طریق مساجد، حوزه‌ها، مراسم عزاداری، وعظ و خطابه و تبلیغات، به سربازگیری، سازماندهی، آموزش و بسیج نیروهایشان می‌پرداختند تا در صورتی که شرایط داخلی و بین‌المللی اقتضا کرد، قدرت را به دست گیرند (Dabashi, 1993: 110).

دباشی در تحلیل خود برداشتی ایجابی و کشش‌مند از ایدئولوژی اسلام‌گرایی در انقلاب ایران دارد، اما اندیشمندانی چون نیکی کدی، آنتونی پارسونز و دیگران، اسلام‌گرایی در انقلاب ایران را نوعی اظهار وجود هویت اسلامی در مقابل رخنه و نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب می‌دانند و به آن جنبه‌ای واکنشی و سلبی می‌دهند.

نیکی کدی در پژوهشی در خصوص تجدید حیات دوباره اسلام‌گرایی در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ در کشورهای ایران و مصر به شرایط مشابه این دو کشور در آن زمان اشاره می‌کند. به نظر وی، یکی از مشابهت‌های ایران و مصر، عبارت بود از شکست ملی‌گرایی به سبک غربی و سکولاریسم در دوره ناصر و مصدق، برای تأمین نیازهای فرهنگی مردمان این دو کشور. همچنین، هم‌سویی سکولاریسم با نفوذ و کنترل غرب، یکی از عوامل مهم در موج جدید احیای اسلام بود که در ایران، مصر و دیگر کشورهای مسلمان، در دهه ۱۹۶۰ آغاز شد. از جمله دیگر مسائل، ماهیت دینی دولت در اسرائیل بود. پس از پیروزی اسرائیل بر عبدالناصر غیرمذهبی در جنگ ۱۹۶۱، این انگاره تقویت شد که جوهر اعتقاد مذهبی اسرائیل، احتمالاً عامل اصلی قدرت آنان است و در نتیجه، افزایش گرایش به اسلام، می‌تواند موفقیت سیاسی بیشتری برای مسلمانان به ارمغان آورد. علاوه بر این، محمدرضا پهلوی و سادات، هر دو در رابطه با اسرائیل، به عنوان خائن به اسلام شناخته می‌شدند و این خیانت، از عوامل مهم گرایش به اسلام‌گرایی بود (کدی، ۱۳۷۹: ۴۵-۴۰).

این شرایط در ایران موجب تبدیل اسلام‌گرایی به منبع ایدئولوژیک بسیج در فرایند انقلاب علیه شاه شد و یکی از دلایل اسلامی نامیدن انقلاب ایران نیز همین است. در مقابل، احیای اسلام‌گرایی در مصر موجب بروز انقلابی از نوع انقلاب اسلامی در آن زمان نشد. در انقلاب ۲۵ ژانویه ۲۰۱۱ نیز هسته اولیه بسیج‌کننده و بسیج‌شونده در انقلاب از میان اسلام‌گرایان نبودند. در طول سه هفته انقلاب مصر، اسلام‌گرایان در قالب اخوان المسلمین (عمدتاً جوانان

اخوان) بیشتر در هفته آخر فعال شدند. هسته اولیه و اصلی این انقلاب، جوانان عضو فیس بوک با حداکثر ۲۵ سال سن بودند که همگی عضو صفحه «همه ما خالد سعید هستیم» یا «کلنا خالد سعید»، در فیس بوک بودند و جنبش ۶ آوریل خوانده می‌شوند. خالد سعید جوان مصری بود که چند ماه پیش بر اثر شکنجه پلیس مخفی مصر (البلطجیه) جان سپرد، اما مسئولان از پذیرش مسئولیت آن خودداری کردند. پس از آن، این صفحه به مدیریت وائل غنیم که مدیر منطقه‌ای گوگل در خاورمیانه بود، تأسیس شد و فراخوان تجمع ۲۵ ژانویه از همین صفحه صادر شد. این تجمع، در روزهای پس از آن، به تجمعات و راهپیمایی‌های میلیونی در التحریر قاهره برای سرنگونی مبارک تبدیل شد. شعارهای این جوانان، عمدتاً حقوق بشری و دموکراسی‌خواهانه بود. حتی دموکراسی و حقوق بشر برای آنها، بیش از آنکه حکم نسخه‌ای ایدئولوژیکی داشته باشد، صورتی تازه از زندگی اجتماعی بوده است. دموکراسی برای اینان نوعی منطقی و زبان برای همزیستی کثرت‌آلود امروزی و روشی نسبتاً رضایتبخش برای حل اختلافات است (فراستخواه، ۱۳۹۰). البته، این به معنای ضدیت با اسلام و نفی اسلام‌گرایی نیست. بسیاری از این جوانان، به مساجد می‌روند، نماز جمعه را برپا می‌کنند و به اسلام آئینی متعهد هستند، اما خواسته‌های سیاسی آنها بر محور غیرایدئولوژیک شکل می‌گیرد. به همین دلیل است که محققانی چون آصف بیات (2011) و اولیویه روی (2011) از انقلاب‌های مصر و تونس، با عنوان پسااسلامی^۱ یاد می‌کنند. مقصود از «پسااسلامی بودن» این نیست که این انقلاب‌ها یا جنبش‌ها ضد اسلامی یا سکولار هستند، بلکه آنها مسلمانند، اما فراتر از جنبش‌های اسلام‌گرای کنونی، بر حقوق شهروندی تمرکز و تأکید دارند. آنها در پی ایجاد رویه‌های دموکراتیک سیاسی در جوامع پرهیزگار و مسلمانند.

در عین حال، گروه‌های اسلام‌گرا، از جمله اخوان المسلمین نیز از این جنبش حمایت کردند و به آن پیوستند، اما پیوستن‌شان در مراحل بعدی بود. در واقع، آنها آغازگر این جنبش نبودند، اما به بخش مهمی از آن تبدیل شدند. به ویژه در هفته سوم فعالیت جنبش انقلابی در مصر، جوانان اخوان فعالیت زیادی کردند و آخرین تلاش رژیم مبارک در دهم فوریه برای

1 . post- islamist revolution

برقراری حکومت نظامی و تخلیه میدان التحریر، با فداکاری و مقاومت جوانان اخوان المسلمین ناکام ماند.

به همین دلیل بود که پس از آن، بلوک قدرت حاکم در مصر و همچنین، ایالات متحده به این نتیجه رسیدند که مبارک باید هرچه سریعتر عرصه قدرت را ترک کند تا اسلام‌گرایان به جریان غالب جنبش انقلابی مصر تبدیل نشوند. در عین حال، در این مدت نیز گروه‌های اسلام‌گرا در فرایند انقلاب، عمدتاً شعارهای دموکراتیک و حداکثر بیگانه‌ستیز سر می‌دادند و بر وجه سمبلیک و عمل‌گرای شعارهای انقلابیون یعنی «اسقاط نظام» و رفتن مبارک تأکید می‌کردند. دلیل این امر را عمدتاً می‌بایست در استراتژی اخوان المسلمین در مصر، به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و تفاوت آن با جنبش اسلام‌گرایی در ایران دانست. در واقع، اخوان المسلمین، از بدو پیدایش، به واسطه نوعی استراتژی تدریجی و طولانی، در مراحل آغازین حرکت خود بر اسلام‌گرایی اجتماعی تأکید می‌نمود. حسن‌البناء، بنیان‌گذار اخوان المسلمین در سخنانی به همین استراتژی اشاره کرده است:

«وظیفه ما به عنوان اخوان المسلمین، آن است که برای اصلاح نفس و قلب و جانمان و اتصال آن به خداوند متعال بکوشیم و سپس جامعه‌مان را چنان سازمان دهیم که به صورت جمعیت‌های متعددی درآید که خوبی و نیکی بر آن حاکم است و بدی‌ها در آن راه ندارد تا آنگاه از این جمعیت‌هاست که یک دولت صالح بر می‌خیزد.» (بیات، ۱۳۷۹: ۱۰۳).

اخوان این استراتژی را در طول پنجاه سال به اجرا گذارد و با ارائه خدمات اقتصادی و اجتماعی از نوع خیریه و مدد‌رسانی اجتماعی، در برابر ناکارآمدی بوروکراتیک حکومت مصر قد علم نمود. بر این اساس، آنها برخلاف مورد ایران که اسلام‌گرایی در آن، به تدریج، به جنبش انقلابی و اعتراضی تبدیل شد، آن را به جنبشی اجتماعی تبدیل کردند.

به این معنا، اخوان نوعی ویژگی انجمنی یافت، یعنی اقدام به بسیج اجتماعی در جامعه مدرن از طریق هسته‌های سازمان‌یافته در مساجد، مدارس، انجمن‌های جوانان، سازمان‌های زنان، درمانگاه‌ها، تعاونی‌های کار و نیز گروه‌های ورزشی کرد. این استراتژی به تحکیم پایه‌های اجتماعی اخوان المسلمین انجامید و کمک کرد اسلام‌گرایی به بخشی از زندگی

روزانه مردم مصر تبدیل شود (بیات، ۱۳۷۹: ۱۰۱). آنها در تداوم این استراتژی، در طول سالیان سال تلاش کردند از ورود به سیاست و خشونت پرهیز کنند و در جهان عرب از سوریه و اردن تا فلسطین و عراق، از این راه، مقبولیت و محبوبیت بخزند. این ویژگی پس از انقلاب اسلامی ایران، تقویت شد. دلیل این امر آن بود که هرچند انقلاب اسلامی، جنبش‌های اسلامی مخالف در جهان عرب را تقویت کرد و به آنها امید و الهام بخشید، اما حکام عرب از آن برای مشروعیت بخشیدن به مهار این جنبش‌ها بهره جستند. در تونس، حکومت بورقیه با «خمینیست» نامیدن فعالان اسلامی، سعی داشت آنها را بی‌اعتبار کند و حکومت مصر نیز تلاش نمود با دادن عنوان «انصار خمینی» به گروه‌های اسلامی، هزینه سرکوب آنها را در جامعه کاهش دهد. مفهوم ضمنی این برچسب تبلیغی در جامعه عرب، صرفاً این نبود که جنبش اسلامی مخالف، افراطی است، بلکه این هم بود که این جنبش، ضد مصری و طرفدار الگوهای بیگانه است (اسپوزیتو و پسیکاتوری، ۱۳۸۸: ۳۳۲).

علاوه بر این، دولت مصر در زمان مبارک و حتی سادات، برای تضعیف همزمان چپ‌ها و ملی‌گراها یا ناصریست‌ها، بر نوعی اسلام دولتی در پیوند با الازهر پای می‌فشرد و از این رو، به موجب قانون اساسی، اسلام دین رسمی مصر است و حاکمیت از وضع قوانین مغایر با شرع اسلام منع شده است. علمای الازهر، به شدت بر اجرای این اصل قانون اساسی نظارت می‌کنند (اسپوزیتو و وال، ۱۳۸۹: ۳۳۶). این نظارت، خود تسهیل‌کننده رویکرد اخوان المسلمین به تسخیر جامعه مدنی است. بنابراین، یکی از دلایل این نحو حضور اخوان المسلمین در جنبش انقلابی مصر، آن است که این سازمان و یا در واقع، جنبش اجتماعی، در استراتژی تدریجی خود، هنوز وارد فاز سیاسی یا تلاش برای تصاحب قدرت و حکومت نشده و یکی از دلایل کناره‌گیری زودهنگام مبارک و اصرار آمریکا بر آن، جلوگیری از ورود اخوان به این فاز است. بر این اساس، انقلاب اسلامی ایران در بعد ایدئولوژیک، متکی بر نوعی اسلام‌گرایی سیاسی بود، اما جنبش انقلابی در مصر بر پایه ترکیبی از ایده پسااسلام‌گرایی و نوعی اسلام‌گرایی اجتماعی شکل گرفت. بنابراین، گرچه انقلاب اسلامی ایران، فرصت سیاسی مناسبی برای پیروزی جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا در زمانی کوتاه‌تر و با هزینه‌ای کمتر به پیروزی برسد، اما همزمان و در مقطع کنونی، به واسطه درس‌گیری ایالات متحده، ارتش مصر و

بوروکرات‌های حاکم بر این کشور از فرایند انقلاب در ایران، فرصت اسلام‌گرایان برای تسخیر کامل فضای سیاسی جنبش انقلابی مصر محدود شده است. البته، این فضا همچنان در نوسان میان پسااسلام‌گرایی و اسلام‌گرایی است و این فرصت برای اخوان المسلمین وجود دارد که در ادامه استراتژی تدریجی خود، وارد فاز سیاسی و حتی قدرت حکومتی شود. در آن صورت، اسلام‌گرایی در مصر، از حوزه اجتماعی به حوزه سیاسی و حکومتی وارد خواهد شد.

۳. سازمان‌دهی

گروه‌های مدعی قدرت حکومت، کم و بیش، همواره و همه جا حضور دارند، اما مهم این است که چگونه و در چه زمانی گسترش می‌یابند، سازمان‌دهی می‌کنند و دست به بسیج می‌زنند. ارتباطات و تشکیلات، دو عنصر مهم در فرایند بسیج انقلابی به شمار می‌روند. بدون ارتباطات، هیچ جنبشی نمی‌تواند از فضای گفتمانی به فضای مادی وارد شود و از گذشته، این تشکیلات بوده است که ارتباطات را برقرار می‌کرده است. یکی از دلایل اسلامی‌بودن انقلاب ایران نیز وجود نهادهای مذهبی مستقل از دولت بود که در سازمان‌دهی انقلاب نقش مؤثری ایفا کرد. هنگامی که رژیم شاه اعتبار و استقلال نهادهای مدنی جدید از جمله وکلا، احزاب، مطبوعات، اتحادیه‌های کارگری و مانند آنها را از میان برد، متوجه این نکته نبود که مردم قادرند اتحاد و انسجام خود را در ذیل نهادهای مذهبی مستقل از دولت، حفظ کنند و گسترش دهند. در نتیجه، نهاد دین و روحانیت، همراه با شبکه وسیعی از مساجد، حسینیه‌ها، هیأت‌های مذهبی و حتی صندوق‌های قرض‌الحسنه، محمل مناسبی برای تشکل مردم شدند و ارتباطات میان انقلابیون در گستره جامعه ایران و حتی روستاها، در زیر پوسته فعالیت‌های مذهبی که به نوعی از مصونیت برخوردار بودند، شکل گرفت.

در ایران، به هنگام انقلاب، حدود ۸ هزار مسجد، ۱۲۰۰ زیارتگاه و ۱۸۰ هزار روحانی وجود داشت. جالب اینجاست که مدرنیزاسیون در ایران، جامعه مذهبی را تقویت نمود. برای مثال، تعداد زوار مذهبی اماکن مقدس در مشهد، به واسطه افزایش درآمد، بهبود صنعت حمل و نقل و گسترش شبکه ریلی، ده برابر افزایش یافت و از ۳۳۲ هزار نفر در سال‌های ۴۶-۱۳۴۵ به ۳/۵ میلیون نفر در سال‌های ۵۶-۱۳۵۵ رسید (گرین، ۱۳۸۷: ۳۴۲). این سازمان‌دهی، گرچه

از تشکیلات سود می‌برد، اما ماهیتی شبکه‌ای و سست داشت. سست بودن و شبکه‌ای بودن به این معنا بود که مرکز واحد و هسته سختی نداشت که رژیم بتواند آن را یک بار و برای همیشه، سرکوب کند. این ویژگی در جنبش انقلابی مصر، نمایان‌تر و بارزتر از انقلاب ایران بود و «ارتباطات» در فقدان تشکیلات به مفهوم عینی و کلاسیک آن شکل می‌گرفت و کارکرد تشکیلات را نیز ایفا می‌نمود، چرا که سازمان‌دهی آن از نوع مجازی بود.

در انقلاب‌های تونس و مصر، شبکه‌های اجتماعی مجازی نقش اصلی را در سازمان‌دهی جنبش انقلابی بازی کردند و از این رو، بیش از هر چیز، از امکانات نوینی که روند جهانی شدن در اختیار بشر امروز قرار داده، بهره گرفتند.

جهانی شدن این امکان را به وجود آورده که شبکه ارتباطات، تبدیل به عمل جمعی و حرکت جمعی شود. بر این اساس، انقلابیون مصر و تونس از این امکانات به بهترین شکل استفاده کردند. آنها از طریق شبکه‌های اجتماعی مجازی و اینترنتی همچون فیس بوک و توئیتر، به طور مرتب آخرین اخبار و رویدادها را با هم مبادله کرده و قرارهای جدید می‌گذاشتند. سایت‌های انتقادی را علیه رژیم سازمان دادند و از طریق پیام‌های کوتاه تلفن‌های همراه، فراخوان‌های تجمعات و شعارها را اطلاع‌رسانی کردند. بنابراین، امکانات جدید ارتباطاتی و اطلاعاتی، هم عاملی برای برانگیختن و هم محملی برای سازمان‌یابی این انقلاب‌ها بودند. در مصر، بیش از ۲۰ میلیون نفر از اینترنت استفاده می‌کنند. ۴۲ میلیون نفر تلفن همراه دارند و از این دو نظر، مصر در قاره آفریقا، رتبه اول را دارد. در این کشور، ۱۶۲ هزار بلاگر فعالند. اکثر آنها جوانند و در طول عمرشان، جز مبارک رئیس جمهور دیگری ندیده بودند. در سال ۲۰۰۸، یک گروه با بهره‌گیری از فیس بوک توانست ۸۰ هزار نفر را علیه گرانی مواد غذایی بسیج کند. در ۶ آوریل ۲۰۰۸، قراری فیس بوکی برای اعتصاب کارگران پارچه‌بافی گذاشته شد و به یکباره، دولت حسنی مبارک مشاهده کرد که در پی آن، یک سوم جمعیت کشور، در خانه‌ها مانده‌اند. این نخستین اعتصاب موفق در دوره مبارک بود که از طریق بسیج اینترنتی برگزار شد و دولت در پی آن مجبور شد دستمزدها را به شکل بی‌سابقه‌ای بالا ببرد و در عین حال، برخی فعالان اینترنتی را دستگیر کند. از آن زمان، ششم آوریل هر سال در مصر به روز ناخشنودی

ملی و محملی برای بسیج اعتراضی تبدیل شد و آنچه هسته اصلی جنبش انقلابی مصر را تشکیل داد، همین جنبش ۶ آوریل بود (منصور، ۲۰۱۰).

بر این اساس، یکی از مهمترین تفاوت‌های جنبش‌های انقلابی مصر و تونس با انقلاب اسلامی ایران، همین بسترها و قابلیت‌های جهانی در عرصه اطلاعات و ارتباطات است. شتاب روزافزون تولید و انباشت اطلاعات در عصر حاضر، سهولت و دسترسی آسان به این اطلاعات و در پی آن، شبکه وسیعی که مبادی این داده‌ها را به هم مرتبط می‌کند و ارتباطات را سازمان می‌دهد، به هیچ وجه قابل قیاس با سده بیستم و دوره انقلاب اسلامی ایران نیست. در این میان، نمی‌توان نقش شبکه تلویزیونی ماهواره‌ای «الجزیره» را در این انقلاب‌ها نادیده گرفت. این شبکه، با پوشش لحظه به لحظه رویدادهای میدان‌التحریر و تهییج افکار عمومی دنیای عرب و مردم مصر علیه مبارک، رویکرد جانبدارانه و در عین حال، حرفه‌ای را نسبت به جنبش انقلابی مصر اتخاذ نمود و در بسیج مردمی نقش مهمی داشت، به گونه‌ای که برخی حتی برای آن نقشی مهمتر از شبکه‌های اجتماعی در راه‌اندازی قیام‌های عربی قائلند (الوافی، ۲۰۱۱: ۲).

این ویژگی در انقلاب اسلامی ایران نیز غایب بود و رسانه‌ها به دلیل محدودیت‌های گوناگون، ناتوان از نقش‌آفرینی و تأثیرگذاری بر روند انقلاب ایران در این سطح بودند. دلیل این تفاوت، به زمینه‌ای^۱ باز می‌گردد که این انقلاب‌ها در آن رخ داده‌اند. انقلاب مصر در زمینه جهانی شدن روی داده و به لحاظ فرایند انقلاب و منابع بسیج نیز از امکانات و قابلیت‌های آن بهره می‌برد و انتشار آن نیز ابعاد جهانی یافته است، اما انقلاب ایران، در دنیایی که بیشتر بین‌المللی بود تا جهانی رخ داد و انقلاب اطلاعات کمکی به پیروزی یا انتشار آن نمی‌کرد.

۴. شیوه عمل جمعی

شیوه کنش جمعی در فرایند انقلاب‌ها، از جمله متغیرهایی است که در روند بسیج انقلابی تأثیرگذار است و می‌تواند در فراگیر شدن بسیج یا محدود شدن آن مؤثر باشد. در واقع، انقلاب اسلامی ایران نوعی آزمون تاریخی یا فیصله‌بخش میان دو راهبرد خشونت‌آمیز و مسالمت‌جو در مبارزه و سرنگونی دیکتاتورهاست. راهبرد نخست عمدتاً در جنبش چریکی ایران تبلور

یافت و در آغاز دهه ۱۳۵۰ به بن‌بست رسید و سرکوب شد. این راهبرد بر چند اصل اساسی بنا شده بود که عبارت بودند از مبارزه مسلحانه و خشونت‌آمیز برای تغییر رژیم، انضباط خشک و متصلب سازمانی، پنهان‌کاری حداکثری و اولویت کسب قدرت بر ابراز هویت. این اصول در جزوه «مبارزه مسلحانه؛ هم استراتژی، هم تاکتیک»، که مانیفست مبارزات چریکی در ایران خوانده می‌شود و از سوی مسعود احمدزاده از اعضای چریک‌های فدایی خلق نوشته شده بود، به تفصیل آمده است (مشایخی، ۱۳۸۰: ۹۷). پس از شکست این راهبرد، آنچه مبنای عمل و پیروزی انقلاب اسلامی ایران قرار گرفت، راهبرد «حضور علنی و سراسری مردم» در اعتراضات و تظاهرات سیاسی علیه رژیم بود که عمدتاً وجهی مسالمت‌آمیز، علنی، فاقد انضباط خشک سازمانی (یعنی مشابه جنبش‌های نوین اجتماعی، هر کس می‌توانست هر زمان خواست به آن وارد و هر زمان خواست، خارج شود) و هویت‌گرا داشت. این راهبرد، مورد تأکید رهبری فقید انقلاب اسلامی، امام خمینی (ره) قرار داشت و در معنایی که ایشان از واژه «حضور» مراد می‌کرد، به ویژه در بعد مردمی آن، تبلور می‌یافت. مزیت این راهبرد بر راهبرد خشونت‌آمیز و مخفیانه، آن بود که پارادوکس یا تناقض‌نمای آن را در خصوص دوگانگی میان زندگی و مبارزه از میان می‌برد. در واقع، راهبرد پیشین، با زندگی عادی جامعه ناسازگار بود و مردم برای پیوستن به جنبش‌های چریکی، اعم از مذهبی یا غیرمذهبی، می‌بایست از زندگی عادی و روزمره خود دست شسته و سبک دیگری از زندگی را تجربه می‌کردند. از این رو، امکان فراگیر شدن آن وجود نداشت. در مقابل، راهبرد مسالمت‌جو در زندگی عادی اختلال ایجاد نمی‌کرد و جامعه می‌توانست در متن اعتراض جمعی، زندگی گذشته خود را ادامه دهد. بنابراین، کمک کرد بسیج انقلابی به امری همگانی و فراگیر تبدیل شود. فراگیر شدن جنبش موجب می‌شد امکان و مشروعیت سرکوب گسترده و خشونت‌آمیز جنبش انقلابی از بین برود و نیروی سرکوب با فروپاشی مواجه شود، در حالی که سرکوب جنبش چریکی به سادگی امکان‌پذیر بود. به بیان جرال‌دگرین:

«بسیج مخالفان در ایران، بر عدم خشونت تأکید داشت. این بدان معنا نیست که انقلاب غیرخشونت‌آمیز بود، بلکه بدان معناست که مخالفین رژیم از به کارگیری خشونت اجتناب کردند. در حالی که ارتش در سرکوب تظاهرات،

هیأت‌ها و تجمعات گوناگون، به تاکتیک‌های خشن متوسل شد، بخش انقلابی تصمیم گرفته بود بر تعابیر تغییر مسالمت‌آمیز تأکید کند که عملاً شامل همه جنبه‌های قیام می‌شد. تعداد فوق‌العاده زیاد مخالفین، به آنها اجازه می‌داد شاه را بدون منازعه مسلحانه سرنگون کنند.» (گرین، ۱۳۸۷: ۳۴۸).

این ویژگی، از جمله مواردی بود که انقلاب اسلامی ایران را به منبع الهامی برای انقلاب‌های پس از خود تبدیل نمود. تصاویر گذاشتن گل بر لوله‌های تفنگ نظامیان که یکی از کنش‌های خشونت‌پرهیز انقلابیون ایران بود، به وضوح در انقلاب‌های ۱۹۸۹ اروپای شرقی، مورد تقلید و تکرار قرار گرفت. دنیل شیرو، از نظریه‌پردازان انقلاب‌های اروپای شرقی در مقاله «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟» (۱۳۸۹) و جف گودوین در مقاله «انقلاب‌های ۱۹۸۹ اروپای شرقی» (۱۳۸۷)، هر دو بر این نکته تأکید می‌کنند که کمتر کسی از ناظران به شباهت رویدادهای ۱۹۸۹ اروپای شرقی با وقایع ۱۹۷۹ ایران توجه کرده است (شیرو، ۱۳۸۹: ۵۱۶). این ویژگی، در انقلاب مصر نیز به وضوح وجود داشت و تجمعات و تظاهرات علنی، فراگیر، مسالمت‌آمیز و هویت‌گرا، به ویژگی برجسته این جنبش انقلابی تبدیل شد. در این خصوص نیز انقلاب اسلامی ایران، یکی از منابع الهام برای بهره‌گیری از این فرصت سیاسی بود که به ویژه، در شکاف میان شیوه کنش جمعیت اخوان المسلمین و گروه‌های جهادی با جنبش ۶ آوریل در مبارزه با رژیم مبارک مشهود بود. هرچند که خشونت‌پرهیزی، پیش از انقلاب ایران نیز مبنای عمل بسیاری از جنبش‌های اجتماعی بوده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، تلاش شد به این پرسش محوری پاسخ داده شود که کدام شرایط ساختاری و کارگزارانه مشابه یا متفاوت در جوامع ایران و مصر توانست فرصت سیاسی مناسب را برای پیروزی جنبش‌های انقلابی در این کشورها فراهم کند؟ و انقلاب مصر تا چه اندازه متأثر از فرصت‌های سیاسی برآمده از انقلاب اسلامی ایران بوده است؟ در پاسخ، با بهره‌گیری از نظریه‌های «فرایند انقلابی» در تحلیل انقلاب‌ها و نظریه «فرصت سیاسی» در تحلیل جنبش‌های اجتماعی، به مقایسه پنج شاخص ماهیت رژیم پیشین، رهبری انقلاب، ایدئولوژی بسیج‌گر،

سازماندهی بسیج و شیوه عمل جمعی در فرایند انقلاب، مبادرت شد که در نتیجه آن می‌توان به هشت فرضیه دست یافت. این فرضیات به ترتیب عبارتند از:

یک. ویژگی مشابه شخصی‌شدن حکومت و سرکوب فضای سیاسی در دو رژیم شاه و مبارک، فرصت سیاسی مهمی را در اختیار انقلاب اسلامی در ایران و انقلاب مصر قرار داد که همانا همه‌گیر شدن و کثیرالطبقه‌شدن کنش انقلابی علیه رژیم حاکم بود.

دو. ماهیت نئوپاتریمونیال رژیم‌های شاه در ایران و مبارک در مصر، موجب شد نیروی اصلی سرکوب یعنی سیستم ارتش در هر دو انقلاب، اعلام بی‌طرفی کرده و کادرهای آن به مردم بپیوندند. هرچند که این امر در انقلاب اسلامی ایران در مرحله پایانی فرایند انقلاب و در انقلاب مصر در مراحل آغازین آن رخ داد. این تفاوت نیز ناشی از درس‌گیری ارتش مصر از سرنوشت ارتش شاهنشاهی در پی پیروزی انقلاب اسلامی بود.

سه. اتخاذ سیاست مشابه رشد اقتصادی در کنار سرکوب فضای سیاسی در دو رژیم شاه و مبارک، استعداد بسیج‌پذیری طبقه متوسط جدید را در هر دو انقلاب بالا برد و این فرصت سیاسی مهمی برای هر دو جنبش انقلابی بود.

چهار. وابستگی و تمایل بالای رژیم شاه در ایران و مبارک در مصر به اتکا به حمایت‌های ایالات متحده و مناسبات نزدیک با اسرائیل، سه فرصت سیاسی گرانبها را در اختیار انقلابیون نهاد که عبارتند از تأمین وحدت جمعی به واسطه تحریک احساسات میهن‌دوستانه یا استقلال‌خواهانه، ایجاد شرایط مساعد بین‌المللی و غافل‌گیری استراتژیک ایالات متحده.

پنج. حضور رهبری مؤثر و مذهبی در انقلاب ایران و فقدان آن در انقلاب مصر از جمله تفاوت‌های دو انقلاب است که در اولی موجب شد فرصت سیاسی قدرت‌های خارجی یا ضد انقلاب، پس از پیروزی برای مصادره نتایج آن محدود شود، اما این فرصت برای قدرت‌های بزرگ و گروه‌های مختلف مشارکت‌کننده در انقلاب مصر و یا مخالفین آن، هنوز هم وجود دارد.

شش. ایدئولوژی بسیج‌گر در انقلاب ایران، متکی بر نوعی اسلام‌گرایی سیاسی شیعی بود، اما جنبش انقلابی مصر، برپایه ترکیبی از ایده پسااسلام‌گرایی و نوعی اسلام‌گرایی اجتماعی شکل گرفت.

هفت. راهبرد مبارزه مسالمت‌آمیز و علنی در انقلاب اسلامی ایران، از جمله مواردی بود که انقلاب اسلامی را به منبع الهامی برای انقلاب‌های پس از خود و از جمله انقلاب مصر تبدیل نمود و از جمله شباهت‌های دو جنبش انقلابی است.

هشت. انقلاب اسلامی ایران، فرصت سیاسی مناسبی برای جنبش انقلابی مصر فراهم نمود تا در زمانی کوتاه‌تر و با صرف هزینه‌ای کمتر به پیروزی برسد. در عین حال، درس‌گیری رژیم مبارک، ارتش مصر و ایالات متحده از انقلاب اسلامی ایران موجب شده است آنها در پی محدودکردن فرصت اسلام‌گرایان برای تسخیر کامل فضای سیاسی و گذر از اسلام‌گرایی اجتماعی به اسلام‌گرایی سیاسی باشند. تلاشی که به نظر می‌رسد با توجه به پیروزی اسلام‌گرایان در انتخابات پارلمانی این کشور، احتمال اندکی برای موفقیت دارد.

منابع

- اسپوزیتو، جان ال. و پسیکاتوری، جیمز پی. (۱۳۸۸)؛ «بازتاب جهانی انقلاب ایران: چشم‌انداز خط مشی‌ها»، در *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران، چ سوم، صص ۳۳۷ - ۳۲۵.
- اسپوزیتو، جان و وال، جان (۱۳۸۹)؛ *جنبش‌های اسلامی معاصر (اسلام و دموکراسی)*، ترجمه شجاع احمدوند، تهران: نشرنی.
- اوباما، باراک (۱۳۸۸)؛ «سخنرانی در قاهره: متن انگلیسی و فارسی» <http://press.blogfa.com/post-180.aspx>
- اوتاوی، مارینا (۱۳۸۶)؛ *گذار به دموکراسی یا شبه‌اقتدارگرایی*، ترجمه سعید میرترابی، تهران: نشر قومس.
- الوفی، محمد (۲۰۱۱)؛ «عملکرد شگرف شبکه تلویزیونی قطری؛ «الجزیره»، بدیلی در صحنه سیاسی»، ترجمه منوچهر مرزبانیان، لوموند دیپلماتیک، http://ir.mondediplo.com/imprimer.php3?id_article=1696
- باقی، عمادالدین (۱۳۸۳)؛ *تحریر تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران*، قم: نشر تفکر
- بریتون، کرین (۱۳۶۶)؛ *کالبدشکافی چهار انقلاب*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نو، چ چهارم.
- بیات، آصف (۱۳۷۹)؛ «مقایسه جنبش‌های اسلامی در مصر و ایران»، *گفتگو*، شماره ۲۹، پائیز، صص ۱۱۵ - ۷۵.
- پارسا، میثاق (۱۳۸۹)؛ «چرا مصر ۲۰۱۱ همان ایران ۱۹۷۹ نیست» <http://ns1.mardomak.net/print/59924>
- دفرنوزو، جیمز (۱۳۸۷)؛ *انقلاب اسلامی ایران از چشم‌اندازی نظری*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: باز، چ دوم.
- دلپورتا، دونالد و دیانی، ماریو (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- دونوان، مایکل (۱۳۸۰)؛ «اطلاعات ملی و انقلاب ایران»، در *فراگرد تخمین در سیاست و اطلاعات*، تهران: فرهنگ‌گفتمان و مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری
- زکریا، فرید (۱۳۸۹)؛ «ریشه‌های انقلاب مصر»، *مهرنامه*، شماره ۹، اسفندماه، صص ۳۳ - ۳۲.
- شهابی، هوشنگ و لینز، خوان (۱۳۸۰)؛ «نظریه‌ای در باب نظام سلطانی»، در *نظام‌های سلطانی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه، صص ۶۲ - ۱۱.
- شیرو، دنیل (۱۳۸۹)؛ «در ۱۹۸۹ در اروپای شرقی چه گذشت؟»، ترجمه عزت‌الله فولادوند، در *خرد در سیاست*، تهران: طرح نو، چ سوم، صص ۵۱۹ - ۴۸۸.

فراسنخواه، مقصود (۱۳۹۰)؛ «نسل ششم در مصر؛ تحولات نوپدید در الگوی دین‌گرایی منطقه»،

<http://farasatkah.blogspot.com/1390/01/20/post-39>

فوکو، میشل (۱۳۸۴)؛ *ایران: روح یک جهان بی‌روح*، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهان‌دیده، تهران: نشر نی، چ چهارم.

قوام، عبدالعلی (۱۳۷۳)؛ *سیاست‌های مقایسه‌ای*، تهران: سمت.

کاتوزیان، محمدعلی همایون (۱۳۸۹)؛ *اقتصاد سیاسی ایران: از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی*، ترجمه کامبیز عزیز و محمدرضا نفیسی، تهران: مرکز، چ شانزدهم.

کاتوزیان، همایون (۱۳۸۰)؛ «نظام پهلوی در ایران»، در هوشنگ شهابی و خوان لینز، *نظام‌های سلطانی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: شیرازه، صص ۴۱۲ - ۳۶۹

کدی، نیکی آر، (۱۳۷۹)؛ «احیای مجدد اسلام در گذشته و حال، با تأکید بر ایران»، در روزن، باری، *انقلاب ایران: ایدئولوژی و نمادپردازی*، ترجمه سیاوش مریدی، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

گلدستون، جک (۱۳۸۷)؛ «انقلاب‌ها در دیکتاتوری مدرن»، در *مطالعاتی نظری، تطبیقی و تاریخی در باب انقلاب‌ها*، ترجمه محمد تقی دلفروز، تهران: کویر.

گودوین، جف (۱۳۸۸)؛ «رویکردهای دولت‌محور در انقلاب‌های اجتماعی: نقاط قوت و ضعف یک سنت نظری»، در جان فورن، *نظریه‌پردازی انقلاب‌ها*، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران: نشر نی صص ۶۰ - ۲۶.

لطفیان، سعیده (۱۳۸۱)؛ *ارتش و انقلاب اسلامی ایران*، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

مشایخی، مهرداد (۱۳۸۰)؛ «جنبش سوسیالیستی و پروپلماتیک وابستگی»، *گفتگو*، شماره ۳۱، پائیز صص ۱۱۰ - ۹۱.

منصور، شریف (۲۰۱۰)؛ «انقلاب فیسبوکی، کفایه، مبارزه برای دموکراسی و حکومت خوب در مصر»،

http://www.nonviolent-conflict.org/images/stories/pdfs/mansour_egypt_farsi.pdf

نصر، ولی‌رضا (۱۳۸۹)؛ «تفاوت‌های انقلاب مصر و جنبش سبزه»،

<http://admin.mardomak.org/print/60562>

وبر، ماکس (۱۳۷۴)؛ *اقتصاد و جامعه*، ترجمه عباس منوچهری، مهرداد ترابی‌نژاد و مصطفی عمادزاده، تهران: مولی.

هویدی، فهمی (۲۰۱۱، الف)؛ «خطبه مصریه فی طهران».

<http://www.aljazeera.net/NR/exeres/BB3E33E2-DA40-4CD9-A745-4A6464B82EA1.htm?GoogleStatID=1>

هویدی، فهمی (۲۰۱۱، ب)؛ «عن اختطاف الربیع العربی».

<http://www.aljazeera.net/NR/EXERES/5F88FE6C-0325-4619-8954-3F2D0684193C.htm>

Bayat, Asef (2011); " The Post-Islamist Revolutions, What the Revolts in the Arab World Mean", <http://www.foreignaffairs.com/articles/67812/asef-bayat/the-post-islamist-revolutions>

- Dabashi, Hamid (1993); *Theology of Discontent: The Ideological Foundation of the Islamic Revolution in Iran*, New York: new York University Press.
- Developing 8 Countries Organization (2011); " Egypt: 2010 and 2011 Will Bring Economic Growth", <http://www.developing8.org/2010/02/06/egypt-2010-and-2011-will-bring-economic-growth/print>
- Lynch, Marc (2011); "America and Egypt After uprising", *Survival*, Vol. 53, no.2, pp. 31-42
- Naam, Ramez (2011); " Egypt: Lessons for US Foreign Policy", <http://ieet.org/index.php/IEET/print/4548>
- Ottaway, Marina & Ottaway, David (2011); " Of Revolutions, Regime Change, and State Collapse in the Arab World", <http://carnegieendowment.org/2011/02/28/of-revolutions-regime-change-and-state-collapse-in-arab-world/291>
- Roy, Olivier (2011); "Révolution post-islamiste", <http://www.lemonde.fr/imprimer/article/2011/02/12/1478858.html>
- Zakaria, Fareed (2011); "Egypt's real parallel to Iran's revolution", <http://www.washingtonpost.com/wp-dyn/content/article/2011/02/06/AR2011020603398.html>